



کاهانه کانون مدافعان حقوق کارگر

آذر ماه ۹۷



فراز و فرود جنبش دانشجویی

مجله تیر و امتداد شانزده آذر

تشکیک جنسیتی در دانشگاهها

تشکل مستقل زنان

ایجاد خشونت علیه زنان

تحریم ها چتر امنیت حاکمیت

اعتراضات مردمی همچنان ادامه دارد

کانال تلگرام
وبسایت
ایمیل

@kanoonmodafean
www.kanoonm.com
kanoon.m.kargar@gmail.com



گاهنامه کانون مدافعان حقوق کارگر شماره ۴
آبان و آذر ۱۳۹۷

در این شماره می خوانید:

ویژه روز دانشجو

فراف و فرود جنبش دانشجویی.....۳۷

هجده تیر وامدار شانزده آذر.....۴۸

تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها۵۰

مصاحبه با دکتر ملکی۵۷

هنر و ادبیات

دریغا که فقر۲۶

نزدیک شو..... ۳۴

۱۶ آذر..... ۵۳

کارگران معلم

مصاحبه با کاردرمانگر ۶۷

اخبار به روایت تصویر..... ۷۵

سیاسی

اعتراضات مردمی همچنان ادامه دارد.....۶

تشکل یابی

تشکل مستقل زنان۱۲

اجتماعی

زمین زیر پایم می لرزد.....۸

ابعاد خشونت علیه زنان۱۶

جایی نیست که صدای ما بشنود.....۲۷

اقتصادی

بازی موش و گربه تحریم ها۲۲

۴

سیاسی
مقابله با بن‌بست‌های حکومتی با گسترش جو ارباب و
وحشت

۲

سرمقاله
نیاز مبرم جنبش کارگری به اتحاد و همبستگی

نیاز مبرم جنبش کارگری به اتحاد و همبستگی

در دفاع از مبارزات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز

اکنون دیگر آشکار شده است که دزدی‌ها و اختلاس‌ها و سوءمدیریت صبر و شکیبائی کارگران و زحمت‌کشان را به سر آورده و هر روزه اعتراضات گسترده کارگران و زحمت‌کشان و سایر اقشار اجتماعی حاکی از این امر است. کارگران به جان آمده، معلمان و بازنشستگان اعتراضات خود را روزانه به صورت گسترده ای به نمایش می‌گذارند و این بار از حمایت کامل سایر مردم برخوردارند زیرا که دیگر نانی در سفره کسی باقی نمانده است. گرانی وحشتناک مایحتاج عمومی در مقابل حقوق‌ها و اختلاس‌های نجومی امری است که دیگر همگان می‌دانند ارتباطی به تحریم‌های ادعائی ندارد زیرا که با همه گستردگی تحریم‌ها مواد غذایی و مایحتاج عمومی از آن مستثنی هستند. با همه این احوال ورشکستگی موسسات اقتصادی و تعطیلی آنها همراه با دریافت وام‌های کلان از بانک‌ها چیزی جز بیان‌کننده ناتوانی و غارت پیشگی مسئولان اقتصادی و دولتی نیست.

تعطیلی بازارها و گرانی کالاها در کنار رکود کسب و کار نشان دهنده کاهش وحشتناک قدرت خرید مردمی است که از بیکاری و کاهش ارزش پول در رنجی فزاینده قرار دارند. اکنون اعتراض کارگران و زحمت‌کشان در شهرها و روستاها هر روز ابعاد و سیع‌تری می‌یابد که اعتراضات هفت تپه و فولاد خوزستان و معلمان و کسبه نمادهائی از آن هستند.

در چنین شرائطی ضروری است تا این اعتراضات هماهنگ‌تر و همبسته‌تر از گذشته شرایط وحشتناک اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه را به چالش کشیده تا سرانجامی درخور داشته باشد و نه تنها مردم تحت ستم بتوانند غارتگران اموالشان را به محاکمه بکشند، بلکه زمینه‌ای مناسب را برای داشتن جامعه آزاد و دموکراتیک را

فراهم کنند.

در چنین شرایطی تفرقه و دودستگی در جنبش کارگری رو در رویی با جنبش است. دامن زدن به اختلافات و بر افروختن آتش آنها از جانب هر کس که باشد آگاهانه یا نا آگاهانه، آب ریختن به آسیاب نظام سرمایه‌داری است. اکنون هنگام کنار گذاشتن دو دستگی‌ها و همراهی و همگامی در پیشبرد اهداف کارگران و زحمتکشان است.

الگوی اتحاد و همبستگی را باید از مبارزات کارگران آموخت که چگونه با هماهنگی و همدلی با یکدیگر و احساس همبستگی خواهان حقوق خود هستند. حمایت کارگران هیپکو و فولاد از مبارزات کارگران هفت تپه و حمایت معلمان و دانشجویان از مبارزات کارگران فولاد اهواز و پیوستن به صفوف آنان و هم چنین حمایت تمامی مردم شوش از مبارزات کارگران هفت تپه باید به عنوان الگوی مبارزاتی در دستور کار همه فعالان کارگری قرار گیرد و همگان به این مساله تاکید کنند که جز با اتحاد و همدلی مبارزاتی و هماهنگی در اعتصابات سراسری این مهم به انجام نمی‌رسد و همان گونه که نظام سرمایه‌داری با وجود همه چنددستگی و اختلافات درونی همواره در برابر کارگران و زحمت‌کشان و تداوم استثمار و غارت اموال مردم هماهنگ و یک پارچه عمل کرده‌اند. اکنون این کارگران و زحمتکشان هستند که باید اتحاد و وحدت عمل خود را در برابر سیستم غارتگرانه به نمایش بگذارند. سیستم غارتگرانه‌ای که در آن تمامی کارگران و زحمت‌کشان و اقشار تحت ستم و مردم زحمتکش همانند معلمان و کسبه جزء و صنعتگران و کلیه مزد و حقوق‌بگیران غیروابسته به شبکه قدرت در زیر چرخ‌ها سیستم غارت و چپاول در حال دست و پا زدن هستند و برای داشتن یک زندگی عادی با مشکلات بسیار مواجه‌اند. چاره‌ای جز وحدت و اتحاد نیست. پس برای آن بکوشیم.

کارگر زندانی آزاد باید گردد

مقابله با بن‌بست‌های حکومتی با گسترش جو ارباب و وحشت

تعطیلی بنگاه‌های اقتصادی یکی پس از دیگری و گرانی وحشتناک کالاها و لوازم صنعتی همراه با قیمت‌های سرسام‌آور ارزهای خارجی و سقوط ارزش ریال بن‌بست‌هایی است که در شرائط حاضر بر کل جامعه و زندگی مردم حاکم بوده و حکومتیان هیچ راه حل و علاجه برای آنها ندارند. معدود باقیمانده بنگاه‌های تولیدی اکنون با کمبود مواد اولیه مواجه بوده و یکی پس از دیگری هر روزه یا به کاهش تولید روی می‌آورند و یا در آستانه تعطیلی هستند. کارگران و زحمت‌کشان و حقوق‌بگیران نیز با بی‌ارزش شدن ریال به یک‌باره با سقوط به چندین برابر زیر خط فقر، هر روز زندگی دشوارتری را از سر می‌گذرانند.

این همه در حالی است که هنوز تحریم‌های اصلی علیه ایران آغاز نشده است و مذاکرات مخفی و علنی به نتیجه خاصی نرسیده است و در نتیجه انتظار می‌رود که در ماه‌های آینده دشواری‌ها از این که هست بیشتر شود و قحطی برخی کالاها به خصوص کالاهای صنعتی که متکی به ارزهای خارجی است در انتظار است.

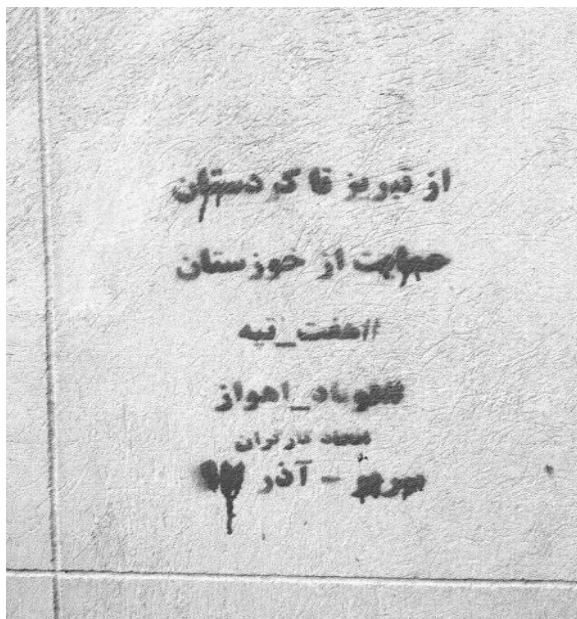
در چنین اوضاع و احوالی آنان که خود باعث و بانی این وضعیت هستند چاره‌اندیشی را در گسترش جو ارباب و وحشت می‌دانند زیرا که چنین می‌اندیشند که لابد این مخالفان هستند که مردم را وادار به اعتراض می‌کنند و اگر مخالفان سرکوب شوند مشکلات به وجود آمده گریبان آنان را نخواهد گرفت!!!

احضار فعالان کارگری و اجتماعی و دستگیری‌های متعدد و گسترده هر روزه و صدور احکام سنگین حبس و شلاق برای معترضان دی ماه گذشته، همراه با مرگ‌های به شدت آزار دهنده‌ای همانند فرشید هکی و دستگیری و انتقال‌هاشم خواستار به

بیمارستان روانی و... همه و همه بیانگر موج جدیدی از ایجاد جو رعب و وحشتی است که حکومتگران به گمان خود برای مقابله با این بن بست‌ها در پیش گرفته‌اند.

آنچه که مسلم است حاکمان نه می‌خواهند و نه می‌توانند مشکلات جاری را به نفع عموم مردم و زحمت‌کشان حل و فصل نمایند و اگر توافقی هم شکل بگیرد و دلارهایی به سمت ایران آزاد شود روانه‌ی حساب‌های آقازاده‌ها و رانت‌خواران و انگل‌های اقتصادی خواهد شد و ثمری برای بهبود اوضاع طبقه‌ی کارگر نخواهد داشت.

از این رو تنها راهی که برای خروج از این بن بست وجود دارد، ایجاد تشکل‌های سراسری و رزمنده توسط کارگران و مزدبگیران است. تشکل‌هایی که بتوانند با اتکا به نیروی جمعی توان مداخله‌ی جدی و موثر در مدیریت و ساماندهی جامعه را به عهده بگیرند.



اعتراضات مردمی همچنان ادامه دارد

تحصن معلمان در دفتر مدارس و خودداری از رفتن به کلاس‌های درس در اعتراض به وضعیت معیشتی و فشارهای اقتصادی وارده بر کارگران و زحمت‌کشان و تمامی آنان که از فروش نیروی کارشان ارتزاق می‌کنند، نشان از درد مشترکی است که امروزه گریبان جامعه ما را گرفته است.

اعتراضات کامیون‌داران و کارگران بخش‌های مختلف (هفت تپه و گروه ملی فولاد و...) که هم اکنون نیز جریان دارد بیانگر همین امر است که بحران اقتصادی گریبان‌گیر جامعه، تمامی اقشار تحت ستم را به یکسان تحت فشار زندگی قرار داده است. سه تا چهار برابر شدن هزینه‌های زندگی در چندماه گذشته به یک‌باره اکثریت قاطع جامعه ایران را به زیر خط فقر فرستاد، به گونه‌ای که حتی درآمدهای چند میلیون تومانی هم پاسخ‌گوی نیازهای اولیه یک زندگی معمولی نیست. اعتصاب مغازه‌داران شهرهای مختلف در هفته‌های گذشته در اعتراض به وضعیت اقتصادی نیز در همین راستا بود و نشان می‌داد که حتی بسیاری از اقشار میانی در این بحران به فقر و افلاس کشیده می‌شوند و سرمایه‌های کوچک نیز امکان استفاده از سرمایه‌های خود را ندارند و با ادامه این روند اقشار تحتانی آنان نیز مجبور به ترک موقعیت خود و پیوستن به صف فروشندگان نیروی کار می‌شوند.

این مسئله بیانگر موضوع مهمتری نیز هست و آن اینکه صف مردم تحت ستم از صف معترضان وابسته به نیروهای نظام سرمایه‌داری مشخص تر می‌شود هر چند آنان که از سیستم اقتصادی موجود بهره‌ها برده و در غارت اموال مردم دست داشته و سهمی از اختلاس‌ها و چپاول اموال مردم در ادوار مختلف داشته‌اند و اکنون که بن بست‌های حکومتی را مشاهده می‌کنند، نیز به صف مخالفان پیوسته‌اند، آنان دغدغه معیشت ندارند بلکه امنیت سرمایه‌هایشان به خطر افتاده است، اما مردم معترض که در کوچه و

خیابان و در محیط‌های کار به اعتراض می‌پردازند برای بقاء خود و زندگی فرزندانشان مبارزه می‌کنند.

معلمان که خود نیز عمدتاً از اقشار تحت ستم هستند و هر روزه فقر و گرسنگی دانش‌آموزانشان را مشاهده می‌کنند به فاجعه‌ای که در میان مردم حاکم است هر روز آشنا تر می‌شوند و وجدان انسانی آنان در مشاهده فقر و سیه‌روزی خود و هم‌نوعانشان این چنین جلوه‌گر می‌شود.

اعتراضات معلمان، کامیون‌داران، بازنشستگان، کارگران و زحمت‌کشان و کسبه در سراسر سال ۹۷ به دنبال اعتراضات دی ماه سال گذشته همه از یک روند مشخص اعتراضات مردمی هستند که به گونه‌ای پیوسته ادامه دارند و همگی دارای یک پیام مشخص‌اند، در مقابل حاکمان نه تنها توانایی حل مشکلات را ندارند بلکه با سرکوب و

اعدام و بگیرو ببندها هر روز بر دامنه آن می‌افزایند. حمایت همه جانبه بخش‌های مختلف کارگران و زحمت‌کشان از این اعتراضات می‌رود تا با گسترش آن به اعتراضات یک پارچه و سراسری تبدیل شود و تکلیف زندگی نابسامان اجتماعی را هر چه زودتر روشن کند.



”زمین زیر پایم هنوز می لرزد“

هاله صفرزاده

سایه سنگین ناامیدی بر مردم زلزله زده

گزارشی از مناطق زلزله زده، یک سال پس از زلزله

زندگی سر ایستادن ندارد و مسیر خود را می یابد. در سر پل ذهاب و روستاهای زلزله زده، نیز این گونه است. یک سال از روزی که زمین در استان کرمانشاه لرزید، گذشته است. به رغم آنکه قلب های بسیاری در زیر آوار از تپش باز ایستادند، قلب هایی نیز به تپیدن ادامه دادند و دست ها در تکاپوی ساختن دوباره ی آنچه از دست رفت، بی وقفه همچنان در تلاشند.

گزارش مختصر زیر، نمایی کوچک از این تلاش و تکاپو را نشان می دهد و مشکلاتی که



آسیب دیدگان از زلزله با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. روزها و ماه‌های اول پس از زلزله، آنچه بیشتر دیده می‌شد آوار بود و خرابی، اما پس از گذشت یک سال از آن فاجعه در نگاه اول، تغییرات، هرچند بسیار کمتر از انتظار، مشهود است. از حجم فشردگی کانکس‌ها و چادرها کمی کاسته شده است اما خانه‌های ساخته شده نیز اندک‌اند.

هنوز هم در گوشه و کنار کوچه‌ها، شیرهای آب عمومی دیده می‌شود و زنانی که مشغول شست و شویند. هنوز در میان جوی‌ها، آب چرکین و متعفن فاضلاب‌ها جاری است و سر ظهر بوی تعفن مشام را می‌آزارد. (می‌شود تصور کرد که دو ماه قبل، در تابستان چه گندابی در کنار گرما، امان از مردم برده بود) کم و بیش خانه‌های ساخته شده هم دیده می‌شود (بیشتر در روستاها)، اما همچنان ترس، مانع از زندگی و خوابیدن در آنها می‌شود. خانه‌های ساخته شده هنوز جای امنی برای مردم نیست. زلزله‌های مدام و پشت سر هم و تخریب برخی سازه‌های تازه ساز، فرصت فراموشی فاجعه را نمی‌دهد.

کسب و کارهایی مانند کانال سازی، در و پنجره سازی، آهنگری و خلاصه هر چه که به ساخت و ساز مربوط است، پر رونق است، همچنین کارهای تعمیراتی. آنان که مغازه ای ندارند، میزی کنار پیاده‌رو گذاشته و کار می‌کنند. سایر کسبه مانند پوشاک فروشان، گلفروشی‌ها و... از کساد بازار می‌نالند. چرا که مردم پولی ندارند برای خرید سایر مایحتاج. همه پس‌اندازها و اندوخته‌ها و کارکردها باید برای ساخت و ساز هزینه شود.

هنوز به جز کارخانه آرد که مشغول خرید و انبار کردن گندم است، همه واحدها و کارخانه‌های تولیدی شهرک صنعتی تعطیلند، به دلیل نبود مواد اولیه، گرانی، نبود مشتری و... تنها چند واحد جدید مثل ساخت و برش صفحات فلزی برای اسکلت بندی، بلوک سازی، تیرچه سازی، جدول سازی و... در سوله‌های خالی شهرک صنعتی فعال شده‌اند و به گفته اهالی و شاغلان در شهرک صنعتی کمتر از صد نفر کارگر و پرسنل در این واحدها مشغول به کارند که اکثراً شهرستانی‌اند و بومی نیستند. اهالی خود سرپرل و روستاها همگی به کار ساخت منازل خود مشغولند و عملاً از این بازار کار

نمی‌توانند بهره‌مند شوند.

مصالح و تیرآهن‌ها جای آوارها و نخاله‌های ساختمانی را گرفته و اسکلت‌های آهنی در لابه لای کانکس‌ها و چادرها سربرافراشته است، اسکلت‌های فلزی و دیوارهای نیمه ساخته‌ای که نیمه کاره رها شده‌اند، نیز همه جا به چشم می‌آیند. همه‌مهمه ماشین‌ها، ترافیک، صدای جوش کاری و چکش کاری، صدای آشنایی در خیابان‌های سرپل است. کارگران در لابه لای تیرآهن‌ها و در ارتفاع مشغول کارند، بی هیچ حفاظ و ایمنی، با جانشان خطر می‌کنند تا خانواده شان نانی برای خوردن داشته باشند. کنار خیابان‌ها گودبرداری‌ها و ساخت و سازها بدون هیچ حایلی، بخشی از پیاده روها را بلعیده‌اند؛ کمی بی‌دقتی عابران پیاده، بی‌شک منجر به حادثه‌ی سقوطی خطرناک خواهد شد. بچه‌ها از همین پیاده روها و از میان همین ساخت و سازها به مدرسه می‌روند و در میان آنها به بازی می‌پردازند.

مردم سرپل و روستاهای آسیب دیده، حکایت‌هایی شنیدنی از کمک انسان‌هایی دارند که بی دریغ به یاریشان شتافتند و این گونه امید به زندگی را در آنها دمیدند. آنها از کمبودها، بی‌مسوولیتی‌ها، بی‌توجهی‌ها و سختی‌هایی که در این سال کشیده‌اند، نیز حکایت‌های بسیاری بر لب دارند و گاه استیصالی از عمق وجودشان در قالب کلمات و جمله‌ها می‌جوشد و غبار ناامیدی را بر چهره شان می‌نشانند. از گرانی و تورم می‌گویند که “صد بار بدتر از زلزله است”، از پیمانکارانی که کارها را نیمه‌کاره رها کرده و رفته و از آنانی که با بی‌مسوولیتی تمام، برای کسب سود بیشتر، سازه‌ای نایمن برایشان ساخته‌اند، به گونه‌ای که سازه شان تایید لازم را برای گرفتن مجوز ادامه کار و آزاد شدن وام شان نمی‌یابد و مجبورند آن را تخریب و با صرف هزینه مجدد بازسازی کنند؛ از کمبود مصالح، از بی‌کیفیتی مصالح دولتی، از عدم برنامه‌ریزی، از حیف و میل و دزدی کمک‌های مردمی، از تبعیض در توزیع کمک‌ها و از دردهایشان می‌گویند، از این که فریاد و شکایت‌هایشان به جایی نمی‌رسد و گوش شنوایی نیست.

آنها از راهکارها هم می‌گویند. آنها به خوبی می‌دانند اگر برنامه ریزی روشنی در کمک‌رسانی بود، اگر خود مردم بر کمک‌رسانی‌ها نظارت داشتند، اگر ساز و کارهای روشن و منطقی برای شناسایی و نحوه رساندن کمک‌ها به دست صاحبانش اندیشیده می‌شد، اگر در تقسیم کمک‌ها عدالت رعایت می‌شد، بی‌شک تا به حال سرپل و تمام روستاها ساخته شده بود. گفته‌های خود مردم که از دلشان بر می‌آمد بی‌هیچ حاشیه و سانسوری، خود بهترین آینه تمام‌نمای وضعیت سرپل ذهاب و مناطق زلزله‌زده است. پس از گذشت یک سال و بهترین گزارش برای آنهايي که دستی بر آتش دارند و مسئولیتی برای رسیدگی به مردمان این مناطق که قرار است زمستان دیگری را همچنان در کانکس‌ها بگذرانند، با کمترین رسیدگی بهداشتی و امکانات زندگی اولیه. به امید آنکه با نگاه ویژه‌تر به مناطق زلزله‌زده و رسیدگی هر چه سریعتر همراه با نظارت مردمی، در پس این زمستان دوم زندگی در آوار، تا این مردم، تابستان دیگری را در کانکس‌های داغ و امکانات بسیار اندک تجربه نکنند.



تشلک مستقل زنان کارگر یک مطالبه یا ضرورت؟!

بخش دوم

بحث "تشلک مستقل زنان کارگر" از جمله بحث‌هایی است که در رابطه با تشلک یابی زنان کارگر مطرح شده است که قدمتی طولانی دارد و نظرات بسیار متنوع و متفاوتی در این زمینه وجود دارد. در برخی از کشورها، کارگران زن تشلک مستقل و سراسری خود را ایجاد کرده‌اند (اتحادیه زنان کارگر کره جنوبی) و در بسیاری دیگر از کشورها، مانند ایران، کارگران حق ایجاد تشلک مستقل خود را ندارند، زنان کمتر از مردان تجربه فعالیت متشلک برای رسیدن به خواسته‌های خود را دارند.

در این رابطه با تنی چند از کارگران، فعالان کارگری و اجتماعی و فعالان جنبش زنان این موضوع طرح شد. نظرات آنان که در ادامه می‌آید، تنوع فکری و زاویه‌های دید متفاوت نسبت به این موضوع را نشان می‌دهد.

امید است که این تلاش گامی باشد در راستای تشلک یابی هر چه بیشتر نیروی کار، از جمله زنان.

پرسش‌ها:

چرا زنان کارگر در ایران تشکلی ندارند؟

جایگاه زنان در تشکل‌های کارگری چیست؟

نقش و رابطه جنبش زنان با این تشکل‌ها چه می‌تواند باشد؟

کارگر فعال جنوب

زنان و مردان جدای از هم نیستند و اغلب زیر یک سقف و مشمول یک وضعیت

هستند. منهای افراط و تفریطی که در این زمینه وجود دارد. فعلا سر در گمی و پراکندگی مشمول کلیه اقشار، طبقات و جریانات سیاسی و اجتماعی می‌شود. افراط و تفریط از ناحیه جریانات قشری دامن زده می‌شود و هم در درون اپوزسیون از ناحیه جریانات شبه کمونیست، موج سوار، فرصت طلب. بهترین شیوه سازماندهی طبقاتی و با بهره گیری علمی است. همه تلاشهای که باعث فشار مضاعف بر زنان می‌شود. به خاطر بهره گیری و استثمار شدید و سرکوب جامعه است. هر تشکل جریان مبارز سیاسی که بتواند اعتماد توده‌ها را جلب کند در جلب و پشتیبانی از طرف زنان جامعه نیز برخوردار می‌شود. اینکه زنان به انواع تاکتیک‌ها در مبارزه متوسل می‌شوند برای راه گشایی در مبارزه است. جریانات سیاسی که هر روز یک پرچم از اشکال مبارزه را بالا می‌برند دنباله رو مبارزات زنان هستند. چنانچه سازمان، حزب، تشکل سیاسی رزمنده ای در هر جامعه ای باشد که توانایی سازماندهی اجتماعی داشته باشد و بتواند اعتماد افراد را جلب نماید، زنان و مردان در تشکل‌های طبقاتی اجتماعی و تاریخی خود زودتر به اهداف می‌رسند.

هر چه از سانترالیسم دمکراتیک و واحد مرکزی تعیین کننده فاصله بیشتر بگیریم، به پراکندگی موجود کمک می‌کنیم. نهایتا به انحراف دامن می‌زنیم. مشکل فراطبقاتی در مسیر تاریخ یک اشکال موضعی می‌باشد که زنان جامعه گرفتارند. البته در جزییات ریز مبارزه نمی‌توان بر فشار مضاعف بر زنان چشم پوشید. جامعه ما تجربه گرانبهایی در زمینه مبارزه مشترک دارد. اغلب تشکل‌ها پیش از جمهوری اسلامی صف مبارزه زنان مردان مشترک بود.

منصور (فعال سیاسی)

من به اتحاد و یکپارچگی طبقه کارگر برای مبارزه قدرتمند علیه نظم سرمایه‌داری اعتقاد

دارم، بر همین اساس طبقه کارگر را به بخش‌های مختلف تقسیم کردن اتحاد را تضعیف می‌کند، درست است که زنان کارگر فشار مضاعفی را متحمل می‌شوند، ما باید مبارزات یکپارچه زن و مرد در جهت برچیدن نظم ظالمانه سرمایه‌داری را به رسمیت بشناسیم، در نتیجه با برچیده شدن قوانین زن ستیزانه و ضدکارگری و ضدبشری سرمایه‌داری تمام اقشار و طبقه کارگر که مورد ستم بوده‌اند، آزادانه زندگی برابر و انسانی را پیشه خواهند کرد، در تمام صنوف باید تشکلهای کارگری اعم از زن و مرد می‌تواند موفق‌تر عمل کند،

زنان چه آنهایی که کار بیرون انجام می‌دهند و چه آنهایی که کار خانگی بدون مزد انجام می‌دهند و چه آنهایی که مانکن‌های جنسی جهت بازرگانی کالاها هستند، تنها و تنها با تغییر اساسی و بنیادی نظام سرمایه‌داری و برقراری نظام برابر و آزاد برای تمام انسان‌ها، به حقوق واقعی و انسانی خود خواهند رسید.

نگار، کارگر بازنشسته و فعال جنبش زنان

در این سال‌ها زنان با حضور در همه عرصه‌ها ثابت کرده‌اند که به دنبال احقاق همه حقوق انسانی خود و رهایی کامل هستند اما موانع بسیار جدی بر سر راه رهایی زنان وجود دارد. یکی از این موانع عدم سازمان‌یابی و سازماندهی زنان در تشکلهای مستقل خود است به نظرم تشکل مستقل زنان کارگر یک ضرورت گریز ناپذیر است تا زنان با حضور در آن بتوانند متشکل شوند و همگام و هماهنگ با هم در جهت تحقق مطالبات خود در کنار سایرین به پیش روند.

۲- موانع بسیاری در راه ایجاد تشکل مستقل زنان کارگر وجود دارد.

- عدم انسجام درونی میان زنان کارگر به دلیل آنکه کار زنان از سوی خانواده و جامعه جدی گرفته نمی‌شود و این باور غلط به زنان القا می‌شود که کار آنان چندان اهمیت ندارد و یا درآمد او در خانواده به حساب نمی‌آید و متأسفانه این باور غلط در زنان هم

شکل گرفته است و باعث می‌شود زنان به شغل خود به شکل جدی فکر نکنند و همواره منتظر خانه نشینی باشند.

- نداشتن امنیت شغلی برای زنان چرا که در اخراج‌ها، تعدیل نیروها، بازخریدها و بازنشستگی پیش از موعد اولویت با زنان است و این باعث می‌شود که زنان نگران حفظ شغل خود باشند.

- نبود یا پایین بودن سطح آگاهی زنان از نقش و جایگاه خود و نداشتن آگاهی طبقاتی.

با توجه به این که مطابق امارها حدود ۸۰ درصد زنان شاغل نیستند و زنان بیشتر در بخش خدمات و اداری مشغول به کارند و همین باعث می‌شود، در اعتصابات کارگری ما کمتر شاهد حضور زنان هستیم در واقع زنان در جنبش کارگری حضوری کم رنگ دارند موانع دیگری مانند محدودیت‌های خانوادگی و اجتماعی نیز باعث می‌شود در تشکل‌های کارگری جایگاه زنان پایین تر باشد و بسیاری دلایل دیگری که ناشی از تبعیض در محیط‌های کاری باشد و موانع قانونی نیز مانع دیگری برای جایگاه پایین زنان است.

۳- جنبش زنان همان طور که وظیفه دارد خواست‌ها و اولویت‌های خود را بشناسد و در راستای آن گام بردارد باید در جهت تلاش برای رهایی زنان از همه نوع ستم اقدام کند ضمن آنکه در تلاش برای سازماندهی و متشکل کردن زنان اقدام می‌کند باید بتواند در کنار مرزبندی با سایر جنبش‌ها با آنها در امر مبارزه مشارکت و همراهی کند. بدون همکاری و تلاش مشترک همه جنبش‌ها با هم پیروزی میسر نخواهد شد. تبعیض جنسی در محیط‌های کاری باعث تشدت و جدایی بین جنبش زنان و جنبش کارگری می‌شود. جنبش زنان در مقابل ستم جنسی که به او روا می‌شود باید با شعارهای مستقل خود وارد مرحله مبارزه شود خواست‌های جنبش زنان در نقاب تبعیض جنسیتی در محیط کار باید به شعارهای جنبش کارگری گره بخورد و در اولویت‌های آن قرار بگیرد.

ابعاد خشونت علیه زنان در شهرستان‌ها

غزل

به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان

کلان شهر اهواز خانواده‌های بسیاری را در آغوش خود جا داده است که هر کدام با آداب و رسوم و فرهنگ‌های مختلفی زندگی می‌کنند. بیش از نیمی از جمعیت شهر اهواز را زنان به خود اختصاص داده‌اند که هر یک به گونه‌ای تحت تاثیر این فرهنگ‌ها قرار گرفته‌اند.

شهری که اکثر دخترانش برای انتخاب‌های شخصی و خصوصی خود از نوع پوشش خود گرفته تا درس خواندن و ازدواج کردن و شاید حتی برای انتخاب دوست، تا در خانه‌ی پدری هستند اجازه پدر، بعد از ازدواج هم به اجازه همسر احتیاج دارند. و به دلیل همین متکی بودن، همیشه احساس ضعف و ناتوانی در انجام امور می‌کنند.

فرهنگ‌های غلط و نا به جایی که شاید در شهرستان‌ها بیشتر از هر جایی به چشم بخورد؛ حرفایی که شاید در شهرستان‌ها بیشتر به گوشمان برسد: دختر مگر کار می‌کند؟ دختر مگر شب دیر به خانه می‌آید؟ دختر مگر با صدای بلند می‌خندد؟. و از این قبیل سخن‌ها که برای همه‌ی دختران آشنا هستند.

بی شک همه‌ی ما شاهد مورد آزار قرار گرفتن زنان این سرزمین به هر نحوی بوده‌ایم.

آیا همه‌ی آنها مورد حمایت خانواده و اجتماع قرار می‌گیرند؟ بدون لحظه‌ی درنگ می‌توان پاسخ داد خیر، از صبح که بیدار می‌شوند تا شب که به خلوت خودشان می‌روند به نوعی شاهد آزار و اذیت خود و هم جنسانشان هستند و در پاسخ به این خشونت‌ها

اغلب سکوت می‌کنند، دلیل این سکوت را همه‌ی ما به خوبی می‌دانیم این سکوت دلیلی جز بی‌پناهی ندارد، سکوت را برمی‌گزینند چون گزینه‌ای جز سکوت را در پیش روی خود نمی‌بینند و امیدی به حمایت از سوی اجتماع و خانواده ندارند.

خانواده‌هایی که به خاطر حفظ آبرو و فرهنگ‌های غلط حاضر به حمایت از دختران خود نیستند! و اجتماعی که توانایی پذیرش بسیاری از فعالیت‌ها را از سوی زنان ندارد، باعث شده است بسیاری از زنان همواره در طول زندگیشان مورد خشونت قرار بگیرند. با نگاهی به اطرافیان مان میان دوستان و اشنایان و اقوام شاید کمی دورتر میان همسایگان می‌توانیم زنانی را ببینیم که از این خشونت‌ها در امان نبوده‌اند و با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کنند:

سیمین، زنی که از این خشونت‌ها مستثنی نبوده و این خشونت‌ها را شاید بهتر از همه ی ما لمس کرده باشد. در شهرستان ایذه (استان خوزستان) در سنین کودکی پدر خود را از دست داد و به خاطر نبود پدر، توجه همه بیشتر به سوی او بود تا مبادا خطایی در زندگیش داشته باشد. همراه با برادران و مادرش زندگی. در سن ۲۰ سالگی جملاتی از قبیل "چرا هنوز ازدواج نمی‌کنی؟"، "مشکلی داری که ازدواج نکردی؟"، "چقدر می‌خواهی در این خانه بمانی؟" و... مانند پتکی بر سرش ضربه می‌زد. به دلیل فشارهایی از طرف خانواده و جامعه و اطرافانیان تن به ازدواجی داد که نه به میل خانواده بود نه به میل خودش؛ صرفاً به دلیل فرار از سوال‌ها و نگاه‌های نابه‌جا، خود را به دام ازدواجی ناموفق با مردی انداخت که صاحب فرزند و زن دیگری بود.

خانه‌ای که می‌بایست برای او محلی امن و سرشار از آرامش باشد، کم کم به محلی برای شکنجه‌اش تبدیل شد. همسرش که از بیماری اعتیاد در عذاب بود، فشارهای سخت روحی و روانی برایش ایجاد می‌کرد و گاهی او را مهمان کتک‌هایی می‌کرد که زندگی را برای سیمین روز به روز تلخ‌تر و عذاب‌آورتر و تحمل آن را سخت‌تر می‌کرد.

در همین سال‌ها سیمین صاحب دو فرزند دختر شد و آنان نیز مجبور به درد کشیدن

همراه مادر خود شدند و آسیب‌هایی از قبیل عقب ماندن از تحصیل و غیره را متحمل شدند.

سیمین به دلیل ازدواج اجباری و شرایط اجتماعی و اینکه جدایی خلاف نظر خانواده بود، توانایی بازگشت به خانه‌ی پدری را نداشت و هرچه بود سال‌ها با این مشکلات سخت دست و پنجه نرم می‌کرد و فقط وقتی که مشکلات شکل جدی‌تری به خود گرفتند و فرزندانش کم‌طاقت تر از آن شده بودند که این جنگ‌ها را تحمل کنند، بالاخره تصمیم به طلاق گرفت.

بدون مهریه و سرپناه و وسایلی که هر روز شوهرش برای خرید مواد به هوا دود می‌کرد، اقدام به طلاق کرد و توانست از بند این ازدواج عذاب‌آور رها شود. بعد از طلاق دردی دیگر از مشکلات به رویش باز شد؛ حالا نه همسر داشت و نه برادرانش به او کمک می‌کردند این حرفا در کت هیچ کدام از اهالی خانواده نمی‌رفت و آنها جز سرزنش و ملامت به او کمک دیگری نکردند: “مگر می‌شود زن طلاق بگیرد؟ با لباس سفید می‌آید با کفن سفید می‌رود...”

سیمین با دو فرزند خود در اهواز روزها و شب‌های زیادی به دنبال خانه‌ای گشت که بدون امضا شوهر اجاره‌نامه را به او تحویل دهند. بالاخره توانست خانه‌ای کوچک در آپارتمانی قدیمی برای خود و فرزندانش دست و پا کند. اما او نیاز به شغلی داشت که بتواند زندگی را بچرخاند. در این سال‌ها بارها شغل خود را به خاطر مشکلات بسیاری که برایش پیش آمد، تغییر داد و اکنون در پنجاه سالگی هنوز شغل و سرپناهی مطمئن ندارد و این مشکلات به شکل‌های دیگری در زندگی دخترانش، خود را نشان داده‌اند. ...

زهره، زنی دیگری ساکن اهواز است با ۳۴ سال سن که چند سال پیش درگیر رابطه‌ای شد که در پی آن مجبور شد به عقد پسری درآمد که نه شرایط و نه میلی به ازدواج داشت و در نهایت این رابطه، در همان دوران عقد به طلاق ختم شد. او که مورد

پذیرش خانواده نبود و مجبور به ترک خانه شد، اما امکانات و توانایی شروع زندگی مستقل را ندارد و در خوابگاهی به تنهایی زندگی می‌کند.

رویا زن ۲۶ ساله‌ای که از ازدواجش رضایت چندانی ندارد. یک سالی است که در دادگاهها رفت و آمد می‌کند تا شاید بتواند طلاق بگیرد. در این یک سال چیزی جز "خانوم برو سرخانه زندگیت" نشنیده است! و خیانت همسرش دلیل قانع کننده‌ای برای طلاق نیست! حالا این بار او به دادگاه احضار شده است با اتهام عدم تمکین!!!!

زهره در خانواده‌ای پر جمعیت بزرگ شده بود در سن ۱۷ سالگی به اجبار پدرش با مردی ۵۶ ساله ازدواج کرد. این ازدواج چیزی جز تحقیر برای زهره به همراه نداشت بعد از چندسال زهره مجبور به ترک خانه‌اش شد و شناسنامه‌ای به همراه داشت که اسم همسرش را یدک می‌کشید. بارها برای اجاره خانه مجبور به گفتن دروغ شد تا بتواند خانه‌ای اجاره کند.

فاش شدن راز زندگی‌اش در محیط کار و نام همسری که فقط در شناسنامه اش است، مشکلات بسیاری را برایش بوجود آورده... او برای بسیاری از مردان به عنوان طعمه‌ای جلوه می‌کند که قصد تصاحب و کام جویی از او را دارند و این مسئله در ابعاد متفاوتی نمود می‌یابد؛ از تقاضای ازدواج‌های نامطلوب و بدون شرایط مناسب آغاز شده و به موارد دیگری نظیر تقاضای صیغه شدن و تجاوز نیز می‌انجامد... او برای آسودگی خاطر و حفظ شغلش مجبور به تحمل بعضی از این رفتارها می‌شود.

نرگس دختری که در کودکی مورد آزار جنسی از سوی فرد مورد اعتمادش قرار گرفته است و با ۲۱ سال سن هنوز کابوس‌هایی دارد که شب‌ها را برایش بیشتر از هر ساعتی از روز تلخ تر می‌کند. به دلیل حفظ آبروی خود حاضر به گفتن حقیقت نشده است. بارها

تلاش کرده حرفش را بزند اما از سوی شخص متجاوز مورد تهدید قرار گرفته است. اگر نرگس مورد حمایت خانواده‌اش قرار می‌گرفت آیا هنوز ترس از دست دادن آبرویش را داشت؟!

این‌ها مثال‌های کوچکی از زندگی چند زن در اطراف من است که نگاهی گذرا به زندگی و شرایط روحی و روانی این افراد نشان می‌دهد که هرروز بیشتر از پیش سردرگم در کلاف مشکلات می‌شوند

مسئله دیگری که این افراد با آن مواجه هستند بحث پذیرش اجتماعی آنهاست، به طوری که رفتارها و کنش‌هایی که دیگران در برابرشان انجام می‌دهند، آنها را به سمت طرد اجتماعی و گوشه‌گیری می‌کشاند.

عرف‌های مذهبی و غلطی که خانواده‌ها را تنها برای حفظ آبرو وادار به انجام چنین اعمالی می‌کند باعث می‌شود این زنان به خانواده خود اعتماد چندانی نداشته باشند و همواره از سوی اجتماع مورد انتقاد و سرزنش قرار بگیرند.

قوانینی که به دلیل کاستی‌هایش در زمینه حمایت از حقوق زنان این اجازه را به افراد می‌دهد تا به هر نحوی زنان، خواهرن و یا دختران خود را مورد آزار قرار بدهند و چه بسا بسیاری از این خشونت‌ها به شکنجه و یا در نهایت مرگ زنان انجامیده است.

نبود آموزش صحیح در زمینه حقوق زنان می‌تواند دلیل دیگری برای این مشکلات باشد... کم کاری مراکز آموزشی سبب آن شده است که زنان از حقوق خود به اندازه کافی مطلع نباشد و مردان نیز به دلیل عدم دانش و آموزش کافی دست به چنین اقداماتی بزنند.

قطعا آگاه‌سازی در این زمینه‌ها می‌تواند خشونت را تا حدودی کاهش دهد، و امید است که هرچه زودتر بستری مناسب برای این آگاه‌سازی‌ها به خصوص در شهرستان‌های کوچک بوجود بیاید تا افراد بتوانند آگاهی و دانش خود را نسبت به این مسائل بالاتر برده و کمتر شاهد کم لطفی و هرگونه خشونت فیزیکی روانی اقتصادی و

جنسی نسبت به زنان باشیم...

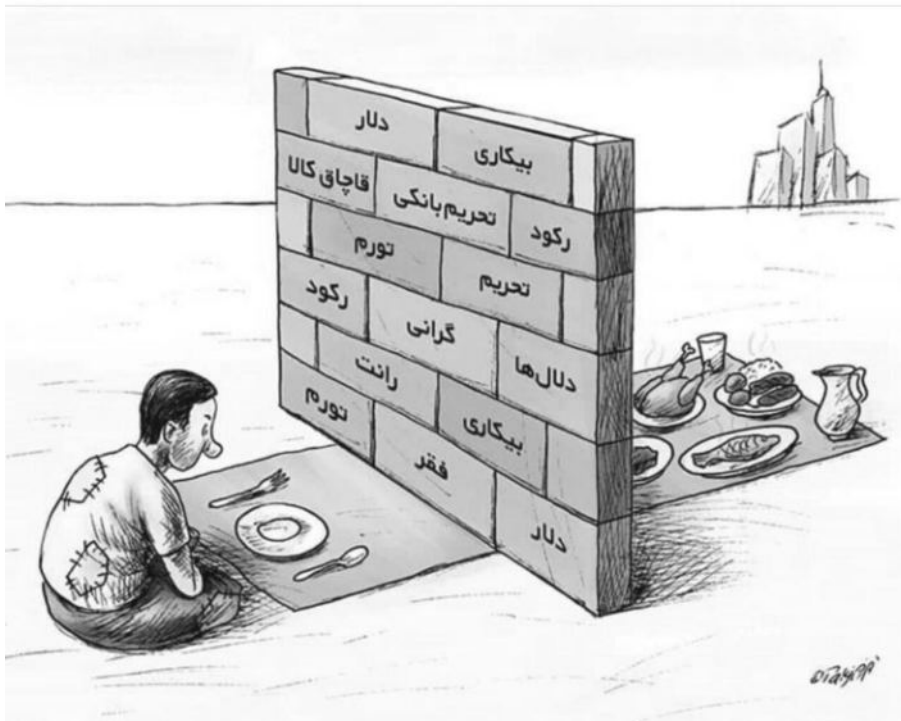
در آخر لازم است اشاره کنیم که تنها به یک روز در تقویم (۲۵ نوامبر) برای مبارزه با خشونت علیه زنان اکتفا نکنیم و با نقش پررنگی که زنان در جامعه امروز دارند لازم است هر روزه به خود و دیگران این موضوع را یادآور شویم و در مقابل هرگونه خشونت چه به خود و چه به دیگر زنان ساکت نمانیم.



بازی موش و گربه تحریم ها

۱۳ آبان ۹۷

سیزدهم آبان را روز آغاز تحریم اصلی امریکا علیه ایران اعلام کرده‌اند. اما همان گونه که به صورت آشکاری مشهود بوده است، تاثیر تحریم‌ها از حدود شش ماه پیش بر زندگی مردم ایران آشکار شده است. گرانی طلا و ارز از فروردین ماه سیر جهشی خود را طی کرد و ظرف دو ماه به چهار برابر رسید، با آنکه هنوز چند ماه به آغاز تحریم‌های اصلی باقی مانده بود.



در این میان بارها صحبت از مذاکرات علنی و پشت پرده میان مقامات ایران و آمریکا شده است مذاکراتی که هیچگاه از جانب دو طرف تکذیب نشده است که هیچ در برخی موارد هم به انجام آنها اعتراف کرده اند. «خوشبختانه!» حکومت‌های ایران و آمریکا در چهل سال گذشته قهرمانان مذاکرات پشت پرده و سازش‌های پنهان و آشکار بوده‌اند!

این بار نیز با آنکه در صورت ظاهر و در مصاحبه‌های شداد و غلاظ از تحریم‌های بسیار سخت و غیر قابل عبور و... صحبت می‌شود، اما نگاهی به برنامه تحریم خلاف آن را می‌گوید.

نگاه دقیق‌تر به برنامه تحریم گویای آن است که یا مذاکرات پشت پرده به نتیجه رسیده است و یا آنکه همانند سایر مذاکرات به یکدیگر مهلت داده اند تا امتیاز بگیرند. هشت کشور اصلی خریدار نفت ایران، هند، ژاپن، کره جنوبی، ترکیه، اسپانیا و یونان... از تحریم معاف شده اند و دلیل آن هم حفظ منافع دوستان نامیده شده که البته معلوم نیست کدام دوستان؟! با همه این احوال تعداد افراد و نهادهای تحریم شده افزایش یافته اند تا تحریم را بزرگ جلوه دهند در حالی که آنها که با وضعیت اجتماعی ایران آشنا هستند می‌دانند که تحریم اشخاص و نهادها تاثیر چندانی ندارد زیرا که آنها قابل جایگزینی هستند.

این بازی‌های موش و گربه در آوردن و تحریم کردن و نکردن فرصتی را در اختیار کل صاحبان قدرت در ایران میگذارد تا به تدریج به پای میز مذاکره رسمی بروند و امتیازات بیشتری را برای بقای حکومت خود واگذار کنند. اما کل نظام جهانی سرمایه این بار با امتیازات کوچک قانع نخواهد شد زیرا که به ناتوانی حکومت فعلی از تداوم ساز و کار نظام سرمایه‌داری واقف شده است. اکنون کل نظام سرمایه‌داری به این نتیجه رسیده است که حاکمان فعلی ایران توانائی تامین منافع نظام سرمایه‌داری را ندارد و به همین جهت است که رسانه‌های سخنگوی سرمایه‌داری جهانی هماهنگ با یکدیگر از جایگزینی «تاج» به جای دستار طرفداری می‌کنند و در این میان بسیاری از محافل سرمایه و قدرت در خود ایران که مایملکشان را وامدار حاکمان فعلی هستند از تاج و تاجدار بیشتر

حمایت می‌کنند تا دستار و دستار دار.

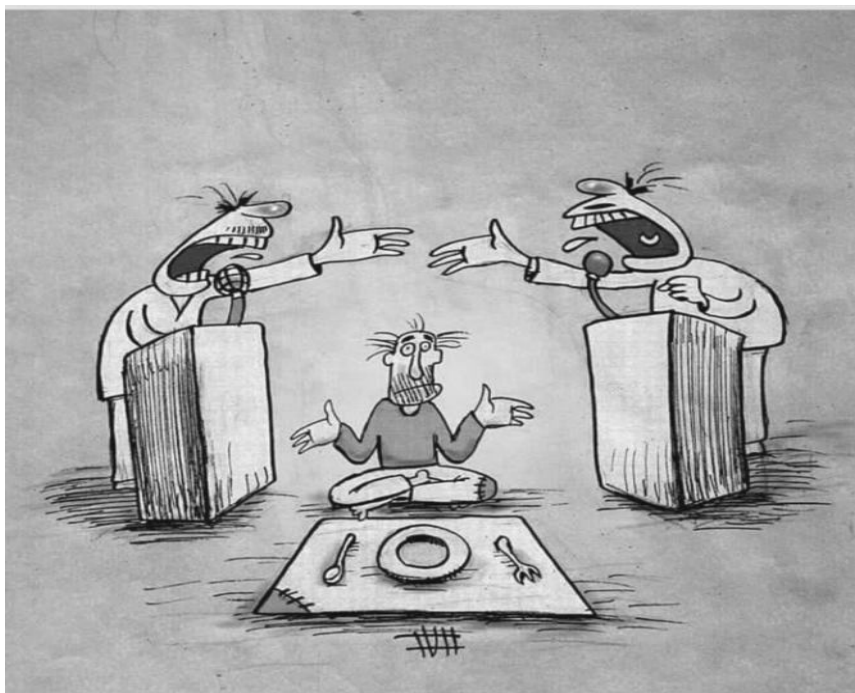
ناتوانی حاکمان فعلی در تداوم حفظ نظام سرمایه‌داری بر ولی نعمتان این نظام آشکار شده است، درست به همان گونه که در سال ۵۷ ناتوانی تاج در حل مشکلات آشکار بود.

نظام سرمایه‌داری که یک بار برای فرار از بحرانهایش در آغاز دهه‌ی ۸۰ قرن گذشته و ترس از گسترش سوسیالیسم و اردوگاه شرق و همچنین هراس از به اختیار گرفتن مدیریت جامعه توسط مردم، در چهل سال پیش تاج را برداشت و به دستار متوسل شد... نتیجه آن را به خوبی لمس کرد! تروریسم تا قلب مانهاتان و نماد سرمایه‌داری نفوذ کرد و برج‌های دو قلو را هدف قرار داد و ویران کرد و شهرهای اروپا را به مرکز تاخت و تاز تبدیل کرد و برای سالها آرامش را از نظام سرمایه‌داری سلب کرد. اکنون چاره را در آن دیده است که دوباره تاج را جایگزین دستار کند تا این بار چه به روزش بیاید؟ این دیگر با مردم بازی کردن است که عاقبتش تنها در اختیار نظام سرمایه‌داری



نیست.

در این شرایط پیش رو که بازی قدرت در بالائی‌ها جریان دارد فشارِ هولناکِ اقتصادی و سیاسی بیش از پیش بر سرِ عموم مردم وارد می‌شود، جمعیت انبوه بیکاران، زحمت‌کشان و حقوق‌بگیران هرروز تحت فشار بیشتری قرار می‌گیرند تا حکومتگران با یکدیگر بده و بستان کرده و یا تصفیه حساب کنند. درچنین وضعیتی برای مردم تحت ستم چاره‌ای به جز حرکت جمعی، متحد و سازمان‌یافته وجود ندارد تا بتوانند در هر شرائطی از حقوق خود دفاع کرده و سرنوشت خودشان را خود به دست گیرند تا از گزند سازش‌های صاحبان قدرت و سرمایه در امان باشند.



دریغاً که فقر

چه به آسانی

امتضایِ فضیلت است

به هنگامی که تو را

از بودن و ماندن

پاره نیست؛

بودن و ماندن

و رضا و پذیرش.

احمد شاملو از دفتر ققنوس در باران بخشی از شعر مجله‌ی کوچک

چرا جایی نیست که صدای ما را بشنود؟

مصاحبه با مرتضی صیدی (کارگر ساختمان)

۱) لطفا در مورد کارگران ساختمانی و بخش‌های مختلف این صنف توضیحی

بدهید؟

برای ساختن یک ساختمان کارهای بسیار زیادی باید انجام داد؛ طبیعتاً در یک ساختمان گروه‌ها یا به اصطلاح کارگران، "اکیپ‌های زیادی در این صنعت مشغول به کار می‌شوند. در مرحله اول ساختمان سازی، با توجه به داشتن دو نوع اسکلت بتونی یا فلزی، آرماتوربند یا جوشکار سرکار می‌آیند که این دو نوع کار، یکی از پرخطرترین و سخت‌ترین بخش‌های ساختمانی می‌باشد و اصولاً بیشترین اتفاقات منجر به مرگ و حادثه‌های جسمی، مربوط به این دو گروه از کارگران است. بعد دیوارچین و کارگران تاسیسات ساختمان شامل برق، سرمایش، گرمایش، لوله‌های آب و فاضلاب و در نهایت سنگ کار، کاشی کار، گچ کار و نقاش وارد یک ساختمان می‌شوند تا بتوانند یک آپارتمان را آماده کنند و تحویل صاحب خانه بدهند.

۲) تعداد کارگران ساختمانی در حال حاضر چه تعداد است؟

با توجه به اینکه هیچ نهادی مسوولیت امور مربوط به کارگران ساختمانی را برعهده نمی‌گیرد، آمار دقیقی از این کارگران وجود ندارد که چند نفر کارگر ساختمان در این بخش مشغول به کارند. ولی یادآور می‌شوم که با توجه به تجربه شخصی و بالغ بر بیش از ده سال حضور در کار ساختمانی در شهرهای مختلف، می‌توانم بگویم که اکثر کارگران یک شهر در کارگاه‌های ساختمانی مشغول به کار هستند و به این ترتیب کارگران ساختمانی بالای چندین میلیون نفر می‌توانند باشند و اینها کسانی هستند که مستقیم درگیر کار ساختمان می‌باشند؛ کارگرانی هستند که غیرمستقیم درگیرند مانند کارگران کارخانه‌های فولاد، لوله‌سازی، کابل‌سازی، کلید و پریز و شیرآلات و

کارگران کارخانه‌های سیمان، گچ و ... و به این آمار اضافه کنید فروشنده های کل و جزء مصالح و ابزار فروشی و...

همان‌طور که می‌بینیم بالغ بر ده‌ها میلیون نفر مستقیم و غیرمستقیم درگیر این صنعت هستند و در این میان کارگران ماهر یقه سفید مانند جامعه مهندسی را هم نباید از یاد ببریم.

این اهمیت این صنعت را در رونق اقتصادی می‌رساند. اما متأسفانه کارگران این بخش از کمترین امکانات رفاهی و بیمه‌ای و حتی احترام برخوردارند

چه تعداد از این کارگران مهاجر هستند؟

این سوال را از دو منظر می‌توان جواب داد: ۱- کارگران ایرانی مهاجر ۲- کارگران خارجی

با توجه به توزیع ناعادلانه ثروت از طرف نظام حاکم و تمرکز سرمایه بیشتر در پایتخت و شهرهای بزرگ، باعث می‌شود که صاحبان سرمایه خود را در این شهرها متمرکز کنند و این خود یکی از عوامل بزرگ مهاجرت به این شهرهاست و به جرات می‌توان گفت که بالغ بر ۹۰ درصد از کارگران ساختمان مثلا در تهران از سایر نقاط ایران به این شهر مهاجرت کرده‌اند و در مناطق به اصطلاح پایین شهری حاشیه ای تهران و یا شهرهای نزدیک آن اسکان پیدا کرده‌اند و این دور باطل و بیهوده در دیگر شهرهای بزرگ مانند تبریز، مشهد، کرمانشاه و... نیز اتفاق افتاده است.

دسته دیگر کارگران مهاجر، کارگران خارجی‌اند که بیشتر از افغانستان به ایران مهاجرت کرده‌اند. آنها در بدترین شرایط محیطی در کارگاه‌ها کار و بعضا زندگی می‌کنند.

لازم به یادآوری است که باتوجه به نوسانات ارزی که در کشور پیش آمده و افت بسیار شدید پول ایران، اکثر این مهاجرها به کشورشان برگشته‌اند. یاد نکته ای افتادم: در بین

کارگران این نظر تبلیغ می شد که کارگران افغانی کار و زندگی ما را نابود کرده‌اند. حالا باید از اینان پرسید اکنون که آیا با رفتن کارگران افغانی زندگی کارگران ایرانی، بهبود پیدا کرده یا نه سبد کالای آنها نیز کوچک‌تر شده و دسترسی به کار آسان‌تر نشده است!

این کارگران چگونه زندگی می‌کنند؟

کارگرانی که با فروش نیروی کارشان، اندک پولی جمع کرده‌اند، می‌توانند در مناطق جنوب تهران یا اطراف تهران و کرج مانند: شهر قدس، مارلیک، سرآسیاب، ورامین و... خانه کوچکی را رهن و اجاره کنند و سرپناهی موقتی را برای خود و خانواده‌شان اجاره کنند. اما کارگرانی که مسکن‌شان در تهران نیست و بلاجبار در تهران مشغول کارند، مجبورند در کارگاه‌های ساختمانی ساکن باشند. (البته چون من در تهران ساکن هستم، بیشتر آمارها و حرف‌هایم درمورد کارگران تهران است).

در ذهنتان یک کارگاه نیمه کاره بدون هیچ امکانات را تداعی کنید و تصور کنید مجبورید میان یک چهار دیواری لخت زندگی کنید! سخته، نه؟

بله این زندگی ما کارگران در یک کارگاه ساختمانی با یک شیر آب و یک دستشویی است، در جایی که اثری از سنگ توالت و حمام نیست و تو برای شستن سر باید آب را داخل یک سطل گرم کنی.

محل استراحت و خواب کارگران نیز اتفاقی است ساخته شده از بلوک‌های سفال که نور و سرما و گرما و صدا از سوراخ‌های آن وارد می‌شود، با کفی از بتن سفت که با فرش یا موکتی کهنه به قدمت تاریخ کارگران پوشیده شده با یک گاز کهنه و یک کیپسول در گوشه‌ای که هم آشپزخانه را دارد و هم نقش بخاری را در فصل سرما. با شروع فصل سرما، بدبختی کارگران بیشتر می‌شود.

دستمزد و درآمدشان چقدر است؟

باید پیمانکاران را از کارگران روزمزد جدا کنیم. چون پیمانکاران هم طبقه‌ای‌های

خودشان را بدتر است شمار می‌کنند.

کارگران روز مزد: کارگر ساده روزی ۶۰ هزار و بنا ۱۰۰ هزار تومان.

شاید این رقم وقتی که در ماه ضرب می‌شود در نگاه اول با توجه به استثماری که از سایر کارگران می‌شود، مقداری خوب و موجه به نظر بیاید؛ اما نه واقعیت چیز دیگری است. اولاً: کارگران ساختمانی نه کل یک ماه را کار می‌کنند و نه می‌توانند که کار کنند؛ دوماً: این شغل، کاری فصلی و پروژه‌ای است و در فصل سرما به طور چشمگیری کار کم می‌شود. آنان با اتمام یک کار و پروژه تا شروع و پیدا کردن کارگاه جدید بیکار می‌مانند و چون روزمزد کار می‌کنند، در ایام بیکاری هیچ پولی به دست نمی‌آورند.

یک نکته مهم در پرداخت دستمزد کارگران این صنف وجود دارد که عمق فاجعه زندگی آنها را نشان می‌دهد، اینکه دستمزد کارگران به صورت خرد پرداخت می‌شود، به این معنا که کارفرما به کارگری که ۳۰ روز کار کرده ۵۰۰ هزار تومان پرداخت می‌کند و این طور نیست که کل حقوق ۳۰ روز کارکردش را پرداخت کند و این طور پرداخت شدن دستمزد یعنی از بین رفتن و عدم پس‌انداز از طرف کارگر و بارها هم پیش آمده که دستمزد آنها به بهانه‌های مختلف پرداخت نشده و دست‌شان برای گرفتن حقتشان به جای بند نیست.

طرف حسابشان کیست؟ کارفرما، پیمانکار و یا... از کی باید حقوق‌شان

را بگیرند؟

در قسمت قبلی حرف‌هایم تقریباً اشاره کردم. در اکثر مواقع چون صاحبان سرمایه کار را به صورت پیمانی به پیمانکاران واگذار می‌کنند، کارگر با پیمانکار طرف است و تعدادی از کارگران هم مستقیماً با کارفرما طرف می‌شوند.

طرف حساب در کار ساختمانی مشخص است اما همانطور که اشاره کردم ضمانت پرداخت پول کارگران بر می‌گردد به شرف صاحب کار و اگر کارفرما یا پیمانکار نخواهد

پول کارگر را پرداخت کند، کارگر باید چکار کند؟ چرا جایی نیست که صدای ما کارگران را بشنود؟ چرا پول ما سر موقع و درست پرداخت نمی‌شود؟ این جدای از شرایط سخت کار و محل کار واقعا درد بزرگی بر دردهای ماست

با توجه به اینکه کار این کارگران فصلی است با چه مشکلاتی روبرو هستند؟

همانطور که اشاره کردید ما کارگران فصلی و پروژه‌ای هستیم و در مواقع سرما ما بیکار می‌شویم و با توجه به اینکه روزمزد هستیم، اگر روزی سرکار نباشیم دستمزد هم نداریم و با عدم تامین مایحتاج زندگی و پرداخت کرایه خانه روبرو می‌شویم. من با بسیاری از کارگران ساختمان که حرف زدم همه آنها اول شرمنده زن و بچه شان هستند، چرا که نمی‌توانند شرایط خوبی برای آنها فراهم کنند و دوم شرمنده خود و آرزوهایشانند. خیلی از کسانی که من با آنها کار کرده‌ام، انسان‌های باهوشی هستند که به خاطر شرایط اقتصادی خانواده، مجبور به ترک تحصیل شده‌اند و الان مشغول کارگری می‌باشند.

وضعیت بیمه چی؟

بیمه‌ای هست به اسم بیمه کارگران ساختمانی که شامل دفترچه تامین اجتماعی برای درمان و از کار افتادگی و بازنشستگی است اما شامل بیمه بیکاری نیست. هزینه این بیمه هم بدون توجه به دستمزد کارگران هر سال بر اساس تورم افزایش پیدا می‌کند و این هم خود دردسری برای کارگران است. ناگفته نماند این بیمه به استادکارانی تعلق می‌گیرد که کارت فنی و حرفه‌ای دارند و به هیچ عنوان به یک کارگر ساده تعلق نمی‌گیرد که قشر کثیری در ساختمان سازی هستند و این افراد محروم از همین بیمه نصف و نیمه هستند.

این کارگران چگونه کار پیدا می‌کنند؟

بیشتر این کارگران براساس آشنا بودن با پیمانکاران سر کار می‌روند. اگر کسی آشنایی

نداشته باشد، مکان‌هایی هست که کارگران آنجا جمع می‌شوند و به آن "میدان" گفته می‌شود که اصولاً در هر شهر براساس وسعت آن شهر، یک یا چند "میدان کار" وجود دارد که کارگران ساختمانی در آنجا جمع می‌شوند.

باور کنید حضور در میدان و منتظر ماندن برای اینکه کسی بیاید و کارگر بخواهد، یکی از بدترین انتظارات دنیاست. ضمن آن که شانس سرکار رفتن شما به تعداد افراد حاضر در میدان و زرنگ بودن افراد دیگر بستگی دارد. من خودم چند بار تجربه حضور در میدان کارگری برای پیدا کردن را دارم. واقعا از ته دل متنفرم از این حالت.

آیا تشکلی دارید؟

همانطور که همگان می‌دانند، کارگران در ایران، تشکل مستقل خودشان را تقریباً ندارند. اما وزارت کار و خانه کارگر، مجوز یه سری تشکل‌های کارگری را به عنوان انجمن صنفی کارگران ساختمان را صادر کرده‌اند که صرفاً در این مرحله از کارشان دنبال تایید یا رد کردن بیمه کارگران ساختمان می‌باشند و در بسیاری از جاها صرفاً به دکان بقالی برای کاسبی رئیس انجمن صنفی تبدیل شده است. برای مثال از یک بازاری پول می‌گیرند و او را به عنوان کارگر ساختمان معرفی و تأیید می‌کنند و در قبال هزینه‌ای کمتر از بیمه آزاد، خود و خانواده‌شان را بیمه می‌کنند.

این نکته را فراموش نکنم که برای بیمه کارگران ساختمان، سهمیه‌ای تعریف می‌شود؛ مثلاً امسال ۵۰ هزار کارگر را بیمه می‌کنند و این جدا از سایر ضعف‌هایی که دارد، مثل نداشتن بیمه بی‌کاری و بیمه نکردن کارگران فاقد کارت فنی و حرفه‌ای، تعداد زیادی از کارگران را این‌گونه حذف می‌کنند.

انجمن صنفی کارگران ساختمان یک اسم کلی است و با توجه به حجم زیاد قسمت‌های مختلف یک ساختمان و تعداد افراد حاضر در ساختمان نمی‌تواند به کار اصلی خود که بیمه کردن می‌باشد، برسد. به نظر من کارگران باید با فشار آوردن به اداره کار، انجمن‌های تخصصی خود را درست کنند، مانند انجمن صنفی نقاشان (که

موجود می‌باشد) و یا سنگ‌کاران و گچ‌کاران و... شاید این گونه از لحاظ بیمه، ظلم کمتری به کارگران شود.

در نهایت باید ذکر کنم که تنها راه نجات کارگران، متحد شدن برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری است تا در حد توان و با فشار بر دولت بتوانیم در مقابل ظلم‌هایی بایستیم که اشاره کردم و به این ترتیب باری را از روی دوش خودمان برداریم و به حق‌هایی مانند بیمه بیکاری و امنیت شغلی و... برای کارگران ساختمانی برسیم و سعی کنیم تا کرامت از دست رفته‌شان را برگردانیم. با تشکر



نزدیک شو اگرچه نگاهت ممنوع است.
زنجیره‌ی اشاره چنان از هم پاشیده است
که حلقه‌های نگاه
در هم قرار نمی‌گیرند.
دنیا نشانه‌های ما را
در حول و حوش غفلت خود دیده است و چشم پوشیده است.
نزدیک شو اگرچه حضورت ممنوع است.

...

می‌بینی! این حقیقت ماست
نزدیک و دور واهمه در واهمه
و مثل این ماه ناگزیر که گردیده است
گرد جهان و باز همچنان درست همانجا که بوده مانده است
و هر شب انگار در غیابت باید خیره ماند همچون ماه
در حلقه‌ی عزایی که کم‌کم عادی شده‌ست.

...

چیزی به صبح نمانده ست
و آخرین فرصت با نامت در گلویم می‌تابد.
ماه شکسته صفحه‌ی مهتاب را ناموزون می‌گرداند
و تاب می‌خورد حلقه‌ی طناب بر چوبه‌ی بلند
که صبحگاه شاید باز رخسار روز را در آن قاب بگیرند.

ویژه روز دانشجو





انقلاب فرهنگی در دانشگاه ها

بهار ۱۳۵۹



فراز و فرودهای جنبش دانشجویی

— علیرضا ثقفی —

در یک قرن اخیر دانشجویان به عنوان یک لایه‌ی اجتماعی مهم ظاهر شده‌اند، امری که قبل از آن وجود نداشت و این لایه‌ی اجتماعی در مبارزات طبقاتی تا قبل از جنگ جهانی دوم یا اصلاً نمودی نداشت یا بسیار ضعیف و در حدود گروه‌های کوچک چند نفره بود. اوج مبارزات دانشجویی در سال ۱۹۶۸ بود که جوامع کشورهای مختلف با پدیده‌ی ای مواجه شد که تا آن زمان چندان جدی نبود. در می ۱۹۶۸ جنبش دانشجویی که به طور عمده در کشورهای اروپایی، فرانسه، آلمان و... سر برآورده بود، خواهان دگرگونی نظام سرمایه‌داری بود.

در ایران نیز اوج مبارزات دانشجویی در همان سال‌های ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) و با فاصله کمی از مبارزات دانشجویان در ۱۹۶۸ بود- در این دوره بود که دانشجویان به عنوان یک نیروی اجتماعی خودشان را نشان دادند و در مبارزات آن دوره نقش مهمی ایفا کردند. در این دوره دانشگاهیان در مبارزه برای قیمت بنزین، گرانی اتوبوس، مرگ مشکوک تختی، و ... نشان دادند که به عنوان یک نیروی اجتماعی مهم می‌توانند در صحنه مبارزات آزادی خواهانه حضور داشته باشند. هرچند تا قبل از آن نیز در مبارزات دانشجویان در سال ۱۳۳۲ (۱۶ آذر) جنبش دانشجویی وجود داشت و هم چنین در جریان مبارزات سال ۲-۱۳۴۰ نیز دانشجویان حضوری فعال داشتند. اما در تمام این موارد قبلی تا سال‌های ۱۹۶۸ (۱۳۴۶ در ایران) مبارزات دانشجویی تحت هژمونی احزاب سیاسی یا جریان‌های اجتماعی خارج از دانشگاه قرار داشت. در نتیجه اگر بخواهیم ماهیت جنبش دانشجویی را مورد بررسی قرار دهیم باید به بارزترین تبلور مستقلانه‌ی آن توجه کنیم و ببینیم خواسته‌های جنبش دانشجویی در بارزترین نقطه‌ی خود و به صورت مستقل از جریان‌ها و احزاب دیگر اجتماعی چه برنامه‌هایی را پیش روی خود قرار می‌دهد و خواسته‌های اصلی چنین دانشجویی چه چیزهایی است.

در مورد تظاهرات برای مرگ تختی، شعارهای دانشجویان به طور مشخص مسقط الراس سرمایه‌داری را هدف قرار داده بود و می‌گفت: "ای پهلوی تو کشتی، ای دیکتاتور تو کشتی..." هر چند مدرک مستندی بر قتل تختی وجود نداشت، اما همه ی قرائن حاکی از قتل او بود، ادعای خودکشی در مورد تختی اصلاً غیرقابل باور بود، زیرا او انسانی مبارز و آزادی‌خواه بود و در آن دوران آزادی‌خواهان ممکن بود برای آزادی دست به کشتار عوامل دیکتاتوری بزنند، اما دست به خودکشی نمی‌زدند، کما این که هیچ آزادی‌خواه دیگری را در آن دوره نداریم که دست به خودکشی زده باشد، بلکه دوره‌ی آغاز مبارزات مسلحانه‌ی آزادی‌خواهان در سراسر جهان بود. در این دوره مبارزات دانشجویی به صورت مستقلانه با دیکتاتوری و نظام حاکم سرمایه‌داری به مبارزه بر خاسته بود. در همین دوره بود که حکومت شاه برای خنثی کردن جنبش دانشجویی و مقابله با آن تنی چند از فعالان کنفدراسیون دانشجویی را در شوهای تلویزیونی به صحنه آورد و از آنان به اجبار خواست که از دست‌آوردهای انقلاب شاه موسوم به انقلاب سفید تعریف و تمجید کنند که از آن جمله می‌توان به مصاحبه‌های سیامک پارسا، کورش لاشاهی و پرویز نیک‌خواه و دیگران اشاره کرد.

جنبش دانشجویی به مثابه بازتاب واقعی خواسته‌های اجتماعی

همانطور که گفتیم، جنبش دانشجویی به عنوان یک جنبش اجتماعی اولین بار در می ۱۹۶۸ در سطح جهانی خود را نشان داد. دانشجویان تا قبل از آن هر چند در مبارزات اجتماعی برای کسب حقوق بیشتر در کنار سایر بخش‌های اجتماعی برای به دست آوردن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی حضور داشتند اما به عنوان یک جنبش مستقل و دارای خواسته‌های مشخص را می‌توان در مبارزات دانشجویان در می ۶۸ مشاهده کرد. این حرکت به طور روشن بر ضد نظام سرمایه‌داری و دفاع از جنبش‌های آزادی بخش سراسر جهان و همچنین در وحدت با جنبش کارگری بود.

شروع جنبش می ۱۹۶۸ در پی اعلامیه‌ی گروه چپ مبنی بر عدم شرکت در امتحانات معارف دینی بود که این اعلامیه‌ها در ۲۳ آوریل یعنی قبل از اول می انتشار یافت . . .

۲۸ آوریل - راهپیمایی در اعتراض به برپایی نمایشگاهی در حمایت از ویتنام جنوبی بود. زیرا در آن زمان ویتنام جنوبی مظهر استعمار و ستم طبقاتی بر بخش وسیع آسیای جنوب شرقی و مظهر حاکمیت نظام سلطه‌گر سرمایه‌داری بود.

وقتی که رئیس دانشگاه نانتری گرافین برای دادن امتیاز به همین جنبش، یک آمفی تئاتر را به نام چه‌گوارا می‌کند، دانشجویان در اعتراض به آن می‌گویند، ما به هدایای کوچک احتیاج نداریم، "ما آن چه را که می‌خواهیم به دست آوریم" (انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه، پاتریک سیل و مورین مکانویل حسین بخشنده، نشر سرابی) اما جنبش دانشجویی در این دوره می‌دانست که خود بخشی از جنبش کارگری است و به همین جهت در نهم می استراژی اصلی تلاش در پیوند جنبش دانشجویی به جنبش کارگری بود- ملاقاتی بین رهبران جنبش دانشجویی و جنبش کارگری صورت گرفت که در وحدت این دو جنبش بود.

۱۴ می بر سر در تمام کارخانه‌های رنو پرچم سرخ زده شد.

پرچم‌های سرخ و سیاه نمادی از جنبش بود که در تمام دانشگاه به اهتزاز درآمده بود که یکی نماد مارکسیسم و دیگری نماد آنارشیسم بود.

در ایران نیز این جنبش تا سال‌های ۱۳۴۲ به صورت حاشیه‌ای از احزاب سیاسی بود. این امر در برخورد با جبهه ملی دوم و مبارزات آن و هم چنین نامه‌نگاری‌ها به دکتر مصدق روشن است. اما از این سال‌ها به بعد جنبش دانشجویی حرکت‌های مستقلانه خود را آغاز می‌کند. علت آن را می‌توان در گسترده‌تر شدن دانشگاه‌ها و راه‌یابی دانشجویانی از نسل‌های کارگری و مردم عادی و اقشار تحت ستم به دانشگاه‌ها دانست.

...

پس از سرکوبی اعتراضات مردمی در سال ۴۲ جنبش دانشجویی که دستگیری‌های زیادی را در این سال‌ها هزینه کرده بود، به فعالیت‌های صنفی برای حفظ انسجام خود روی آورد و نشریه‌ی پیام دانشجو که ارگان مبارزات دانشجویی بود، در سال‌های بعد به

انتشار خود ادامه داد. هر چند در ظاهر رژیم شاه موفق به سرکوب مبارزات مردم شده بود اما جنبش دانشجویی در بستر دانشگاه به حرکت هوشیارانه‌ی خود ادامه می‌داد و این امر در حرکت‌های بعدی خود را نشان داد.

مساله‌ی مرگ تختی و گران شدن بلیط اتوبوس دو امر مهمی بود که در آن جنبش دانشجویی بار دیگر با استقلال از احزاب سنتی آن را رهبری می‌کرد. نسل اول و دوم دانشجویانی که از سال‌های ۴۲ به بعد توانسته بودند در اعتراضات و سازماندهی خواسته‌های اجتماعی مشارکت داشته باشند، اکنون در پیوند با دانشجویان جدیدی که از میان مردم زحمتکش به دانشگاه‌ها راه یافته بودند حرکت‌های جدیدی را سازمان دادند. در مساله مرگ تختی در سال ۱۳۴۶ دانشجویان به محله‌های خانی‌آباد و جنوب شهر رفته و مردم را به مشارکت در مراسم سوگواری تختی تشویق می‌کردند و در نتیجه این مراسم به اعتراض وسیعی علیه حکومت سرمایه‌داری شاه تبدیل شد.

همچنین گروه‌های دانشجویی در سال ۱۳۴۸ به دنبال گران شدن بلیط اتوبوس شرکت واحد به اعتراض جمعی پیوستند. آنها گروه‌های ضربت دانشجویی تشکیل داده و با این عنوان به خیابان‌ها ریختند و این گروه‌های ضربت در هماهنگی با هم اتوبوس‌ها را متوقف کرده و در خیابان‌ها راه‌بندان ایجاد می‌کردند و در چند مورد اتوبوس‌ها را واژگون کرده و در یک جنگ و گریز با پلیس پراکنده می‌شدند و با ایجاد راه‌بندان‌ها مانع حرکت اتوبوس‌ها می‌شدند. این حرکت‌ها با سازماندهی گروه‌های دانش‌آموزی از طرف دانشجویان نیز ادامه داشت و به مدت دو روز رفت و آمد در شهر مختل شده بود و شاه از وحشت گسترش اعتراضات در حالی که برای تفریحات در مسافرت خارج به سر می‌برد، دستور بازگرداندن قیمت اتوبوس به همان میزان قبلی را داد و در حالی که دانشجویان زیادی در این درگیری‌ها بازداشت شده بودند، از ترس گسترش اعتراضات همه را آزاد کردند و مردم در این باره جشن پیروزی گرفتند.

مشارکت جنبش دانشجویی در کمک به مردم در سیل جوادیه نشان می‌داد که این جنبش هویت تازه‌ای یافته است. در این سیل که مردم محروم منطقه کارگرنشین

جوادیه و راه آهن را در بر گرفته بود، ارگان‌های دولتی هیچ کمکی به مردم محروم این منطقه نکردند، اما دانشجویان با سازماندهی گروه‌های کمک ظرف ۲۴ ساعت پلی فلزی بر روی نهر منطقه زدند تا مردم گرفتار در یک طرف نهر بتوانند به مواد غذایی و امکانات دسترسی پیدا کنند. این عمل دانشجویان آن چنان محبوبیتی در میان مردم منطقه ایجاد کرد که تا مدت‌ها زبانزد مردم بود و این رابطه‌ی نزدیکی میان مردم منطقه و دانشجویان برقرار می‌کرد. . .

در تمام این سال‌ها همواره دانشجویان زیادی در زندان‌های شاه در بند قرار داشتند و رفت و آمد زندان دیگر برای دانشجویان امری عادی شده بود. رژیم شاه به بهانه‌های مختلف دانشجویان را دستگیر می‌کرد اما مجبور می‌شد آنان را پس از چند ماه آزاد کند و همین امر باعث تجربه‌اندوزی و ارتباطات و وسیع‌تر بخش‌های مختلف دانشجویی می‌شد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ و در آستانه‌ی شروع مبارزه‌ی مسلحانه علیه حکومت کودتایی شاه، واقعه‌ی کشتار کارگران معترض جهان‌چیت در ایستگاه کاروان‌سرا سنگی جاده‌ی کرج به وقوع پیوست. کارگران کارخانه‌ی بافندگی جهان‌چیت که در اعتراض به شرایط کار و پائین بودن دستمزدها، برای تظلم‌خواهی دست به راهپیمایی به طرف تهران زده بودند تا مثلاً از مسئولان امر خواهان رسیدگی به حق و حقوق پایمال شده‌ی خود شوند، در ایستگاه کاروان‌سرا سنگی از طرف پلیس مسلح شاه به گلوله بسته شدند و تنی چند از آنان در دم کشته شده و به خاک افتادند و تعداد زیادی مجروح در صحنه‌ی نبرد کار و سرمایه باقی ماندند. این امر سبب اعتراض گسترده‌ی جامعه‌ی دانشگاهی آن زمان شد. دانشگاه که اکنون دیگر به حرکت‌های مستقلانه در دفاع از منافع کارگران و زحمتکش‌ان ادامه می‌داد، به یک اعتراض سراسری به این کشتار دست زد. در این اعتراض حتی اساتید دانشگاه‌ها نیز حضور داشتند. تظاهرات وسیعی در خیابان‌های اطراف دانشگاه با مشارکت دانشگاه‌های تهران همراه با دانشگاه صنعتی و سایر دانشگاه‌ها برگزار شد که شعار آنان دفاع از کارگران جهان‌چیت بود و دستگاه حکومتی که از این

وحدت کارگران و دانشجویان وحشت کرده بود در یک اقدام وحشیانه به این تظاهرات حمله کرده و بیش از ششصد تن از دانشگاهیان را دستگیر کرد و به اصطلاح خود عکس‌العملی مقتدرانه نشان داد، اما خود نمی‌دانست که با این کار آتش جنگ‌های مسلحانه را شعله‌ورتر می‌کند. در یک اقدام اعتراضی به این حرکت وحشیانه‌ی پلیس اعضای هیات علمی دانشگاه صنعتی به طور دسته‌جمعی استعفا دادند و هنگامی بر سر کار بازگشتند که مسئولان به آنها قول‌های مساعدی در جلوگیری از تکرار این حوادث دادند. اما دیگر دیر شده بود و دانشگاه‌ها به سنگر اصلی مبارزه با رژیم شاه تبدیل شده بود.

در تابستان ۱۳۵۰ گارد ویژه در دانشگاه‌ها مستقر شد تا حرکت‌های دانشجویی را از نزدیک زیر نظر بگیرد. ولی هر چند بگیر و ببندها بیشتر می‌شد، جنبش دانشجویی عمیق‌تر و فعالانه‌تر می‌گردید.

با مشارکت‌های پیاپی دانشجویان در این اعتراضات بود که شبکه‌ی پیچیده‌ای از سازمان‌های مبارز و جنبش دانشجویی به وجود آمد که دیگر کشف و ضربه زدن به آن از طرف پلیس سیاسی مشکل شده بود. در زیر دیدگان تیزبین نیروهای امنیتی نسل اول و دوم دانشجویی مبارزات مسلحانه را سازمان دادند و پلیس هنگامی از آنان مطلع شد که دیگر این سازمان‌ها وارد عمل شده بودند. . . تعداد زیاد دانشجویانی که از نسل اول و دوم دانشگاه‌های پس از سال ۴۲ در درگیری‌های مسلحانه با رژیم شاه کشته شدند بیانگر آن است که ریشه‌ی اصلی تغذیه‌ی سازمان‌های مسلح در دانشگاه‌ها بود، دانشجویانی همانند:

رحیم سماعی، مهدی اسحاقی، همایون کتیرائی، مهرنوش ابراهیمی، عبدالحسین براتی، شاهرخ هدایتی، مجید احمدزاده، علی‌نقی آرش، عبدالکریم حاجیان سه‌پله، حمید توکلی، سعید آرین، اسدالله بشردوست، پوران یداله‌ی، فرامرز شریفی، رضاگلوی، عبدالله امینی و ده‌ها دانشجوی دیگری که پیشرو مبارزات مسلحانه بودند یا در حال تحصیل یا فارغ‌التحصیلان سال‌ها قبل بودند که در مبارزات دانشجویی مشارکت داشته و از آن

طریق تنها راه رهائی را در ایجاد سازمان‌های مبارز مسلح یافته بودند.

این شبکه پیچیده نه تنها توانست به مقابله با حکومت دیکتاتوری شاه بپردازد بلکه به رغم فشارهای فزاینده‌ی شاه و دستگاه امنیتی او، هیچ‌گاه برای این حکومت قابل کشف نبود. دانشجویان وارد دانشگاه‌ها می‌شدند و پس از مدت کمی جذب گروه‌های مخفی مسلح می‌شدند. برای حکومت شاه این شبکه جذب و نیروگیری‌ها مشخص بود، اما هرچه تلاش می‌کرد تا این شبکه را کشف کند، ناموفق‌تر بود.

جنبش دانشجویی و مبارزات علیه شاه آن چنان پیوندی داشت که وقتی تیمسار فرسیو رئیس دادستانی ارتش از طرف مبارزین، به خاطر اعدام گروه سیاهکل اعدام انقلابی شد، دانشجویان در دانشگاه شعار "فرسیو مرگت مبارک" سر دادند.

از همین رو بود که جنبش دانشجویی یکی از ستون‌های اصلی فروپاشی رژیم شاه گردید. این جنبش آن چنان وسیع بود که حتی نیروهای جدیدی که به بازسازی نظام سرمایه‌داری در قالب حاکمیت پس از شاه پرداختند، جز با کشتار وسیع و راه اندازی چیزی به نام انقلاب فرهنگی که در آن کل دانشگاه را به نابودی کشاند، نتوانستند با آن مقابله کنند- کشتارهای دهه ۶۰ اگر نه تمام آن، بلکه اکثریت قاطع آن، متوجه دانشجویان و دانشگاهیان بود و تنها با یک قتل‌عام و نسل‌کشی حاکمان جدید توانستند تا مدت‌ها از حق‌طلبی دانشگاه‌ها در امان باشند. دانشگاه آخرین سنگری بود که بازسازی‌کنندگان سیستم سرمایه‌داری توانستند آن را اشغال کنند.

اکنون پس از آن نسل‌کشی، جنبش دانشجویی می‌رود تا بار دیگر از درون افت و خیزهای سال‌های اخیر خود را بازیابد. این بازیافت و این سربرآوردن جدید باید تجربیات گذشته را به طور دقیق مورد مطالعه قرار دهد تا بار دیگر به مسلخ کشانده نشود. بسیاری از نیروهای فرصت‌طلب در جهت تصاحب و به بی‌راهه کشاندن جنبش دانشجویی در تلاش هستند، جناح‌های رنگارنگ سرمایه‌داری هر یک با طرح برخی خواسته‌های به حق دانشجویان سعی در انحراف و یارگیری از میان دانشجویان به نفع

خود دارند، بنیادگرایی حاکم بر تفکر متولیان فرهنگی سال‌های گذشته آن چنان دانشجویان را از تفکرات مذهبی زده است که گاه افراط از جانب دیگر بر جو برخی دانشگاه‌ها حاکم شده و راه مقابله با آن را هرزگی و بی‌بندوباری یا فساد و موادمخدر می‌دانند که جایگزین آن شده و با تسلیم شدن در برابر نوعی دیگر از فرهنگ سرمایه‌داری، وابستگی به جناح دیگر سرمایه را به عنوان راه‌هایی انتخاب می‌کنند.

تقابل با تفکرات مذهبی بنیادگرا خود را در وجه مقابل آن نشان می‌دهد و گاه در میان بخش‌هایی از دانشجویان و محافل دانشجویی آن چنان گسترده می‌شود که از درون آن یک فرهنگ نئولیبرالی "هرچه پیش آید خوش آید" یا "دم غنیمت دان که دنیا یک دم است" یا "تنها به فکر نجات خود باش" سربر می‌آورد. . . یا آن که فرقه‌گرایی و قوم‌گرایی را تلاش می‌کنند تا در میان دانشجویان شهرستانی و اقوام حاشیه‌ای گسترش دهند که البته این خود داستانی به درازا دارد و اما با همه این احوال بخش قابل ملاحظه‌ای از دانشگاهیان خود فرزندان همان حقوق‌بگیران و زحمت‌کشان و کارگرانند و راه‌هایی را در پیوند با منافع کارگران و زحمتکشان می‌دانند.

سرمایه‌داری با کالایی کردن دانش و با فروش واحدهای درسی فیزیک و شیمی و جبر و مثلثات و... به قیمت‌های سرسام‌آور در دانشگاه‌ها تلاش می‌کند که تنها فرزندان اقشار مرفه و استثمارگر بتوانند از تحصیلات عالی برخوردار باشند و با کالایی کردن، به خصوص آموزش‌های عالی‌تر، مانند فوق‌لیسانس و دکترا و گران‌تر کردن هرچه بیشتر آن‌ها تلاش می‌کنند تا تحصیلات عالی را از دسترس فرزندان کارگران و زحمت‌کشان و اقشار تحت ستم دور نگه دارند، هم‌اکنون گرفتن یک فوق‌لیسانس و یا دکترا بالغ بر ۳۰-۴۰ میلیون تومان در بازار آزاد فروش علم و دانش، هزینه دارد و آنان که با زحمت بسیار این مبالغ را تهیه می‌کنند در یک دور بسته‌ای قرار می‌گیرند تا مجبور شوند پس از فارغ‌التحصیلی برای جبران هزینه‌های دریافت مدرک خود به خدمت استثمارگران درآیند یا به هر وسیله‌ی ممکن متوسل شوند تا هزینه‌های زندگی و وام‌های دریافتی را جبران کنند. اما کم نیستند که در این میان با درک درد و رنج آنان که با فروش

زندگی و فشار بر خود و خانواده توانسته‌اند، هزینه‌ی تحصیل خود و فرزندان‌شان را تهیه کنند، علیه این کالایی شدن علم و دانش اعتراض کنند و در پی آن باشند که علم و دانش را از چنگال سودپرستان و سوداگران که جز به فکر سودهای کلان خود با فروش مدارک دانشگاهی و سند سواد آموزی نیستند، درآورند. . .

کالایی شدن علم و دانش ضرورت مبارزات دانشجویان را در برابر نظامی سودمحور آشکار می‌کند. علم و دانش در تاریخ بشر تا قبل از دوران متاخر (۳۰ ساله اخیر) هیچ گاه به عنوان کالا مطرح نبوده است حتی در دوران اولیه‌ی سرمایه‌داری دولت‌ها خود را موظف می‌دیدند تا در کنار مراکز صنعتی نهادهای آموزشی را به وجود آورند از دوران قدیم تا همین سه دهه پیش به ندرت شاهد هستیم که علم و دانش با قیمت‌های سرسام‌آور به فروش برسد و آن موسسات آموزشی که حتی در دوران دولت‌های رفاه (دولت‌های بعد از جنگ‌های جهانی) به صورت خصوصی به صدور مدرک یا آموزش و پرورش مشغول بودند درصد بسیار کمی از آموزش را تشکیل می‌دادند و در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری این چنین بنگاه‌هایی تنها مخصوص فروش مدرک به کشورهای جهان سوم بود. تنها با گسترش سرمایه‌های مالی و جهانی‌سازی به علت وجود بحران‌های سرریز کالا و سقوط نرخ سود، نظام سرمایه‌داری به این فکر افتاد که آموزش و پرورش و بهداشت را نیز به صورت کالایی درآورد تا آن که بتواند هرچه بیشتر بر اقشار تحت ستم فشار وارد آورده و هزینه‌های تحصیل را از زندگی مزد و حقوق‌بگیران تامین کند. خود دانشگاهیان نیز به عنوان نیروی کار آموزش دیده مجبورند تا نیروی کارشان را در معرض فروش قرار دهند و در غیر این صورت قادر به ادامه زندگی نیستند زیرا که بنگاه‌های بزرگ اقتصادی و شرکت‌های بین‌المللی با سرمایه‌های عظیم خود میلیون‌ها نیروی کار آموزش دیده و تحصیل کرده را برای افزایش سودهای خود به کار می‌گیرند و از نیروی کار آنان در جهت حفظ سیستم بهره‌کشی استفاده می‌کنند.

جنبش دانشجویی در سال ۱۳۸۶ می‌رفت که بار دیگر خود را بازیابد و همه عناصر در جهت رشد و ارتقاء این جنبش فراهم بود. گروه‌های مختلف دانشجویی دیگر سر بر

آستان جناحی از قدرت نداشتند، هرچند جناح‌های قدرت تمام تلاش خود را به کار برده بودند تا این بخش از جامعه را هرچند که می‌توانند مهار کنند. ایجاد گروه‌های رنگارنگ تحت نام انجمن اسلامی بدان جهت بود که هیچ کس نمی‌توانست جز تحت نام‌های ایدئولوژیک دولتی فعالیت کند و گروه‌های سیاسی حکومتی تمام تلاش خود را به کار می‌بردند تا از این رانت حکومتی در جهت مهار دانشجویان استفاده نکنند - اما این بخش از جنبش اجتماعی راه استقلال خود را یافت و حرکت خود را آغاز کرده بود. هرچند از درون انجمن‌های اسلامی، اما به زودی استقلال خود را نشان داد و تا جایی پیش رفت که در مراسم ۱۳ آذر ۸۶ استقلال خود را از قدرت به طور کامل نشان داد و با دادن شعار هوپ هوپ هوپ، گوادلوپ* [۱]، در برابر پیام ابراهیم یزدی اولین وزیر خارجه و هم‌چنین شعار کارگر دانشجو اتحاد اتحاد و جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری نظر مستقلانه خود را در برابر حکومت بیان کرد. متأسفانه تنی چند از افراد موثر این مقطع بر اثر بی‌تجربگی در دام مشترک برخی عناصر امنیتی و برخی عناصر فرصت‌طلب خارج‌نشین افتادند، هرچند که آنها تعداد اندکی بودند، اما همین بهانه برای نیروهای امنیتی کافی بود تا یورش همه‌جانبه‌ای به این جنبش آغاز کنند - فشار نیروهای امنیتی آن چنان شدید بود که عناصر سرشناس این حرکت را وادار به مصاحبه‌های داخلی زندان کرد، هرچند این مصاحبه‌ها هرگز در بیرون انعکاس نیافت اما برای ضربه زدن به کل این جنبش و عقب راندن آن برای مدت طولانی کافی بود.

اکنون بر دانشجویان و جنبش دانشجویی است که با درس‌آموزی از تجربیات گذشته به حرکت مستقلانه‌ی خود ادامه داده و با هوشیاری و درایت از افتادن به دام‌های انحرافی پرهیز کند. هم‌چنین مساله بسیار مهم ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجویی و نزدیکی هر چه بیشتر با مبارزات مستقل کارگری است که می‌تواند ضامن دست آورد های بزرگی برای جنبش دانشجویی باشد.

[۱] در سال ۱۳۵۷ قبل از سقوط شاه کنفرانس در جزیره گوادلوپ با شرکت کشورهای امریکا انگلیس فرانسه و ... برگزار شد. در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که غرب از حمایت شاه دست بردارد و در

برابر اعتراضات مردم از شاه حمایت نکند و در نتیجه آن نوعی حمایت از معترضین خیابان شکل گرفت. مشهور است که در این معامله افرادی از نهضت آزادی از جمله ابراهیم یزدی دلال معامله بودند.

پای اگر خسته به راه است

سنگ انداخته در راه

اگر مرگ؛

بال رفتن نشکسته است

و هدف گم نشده است...

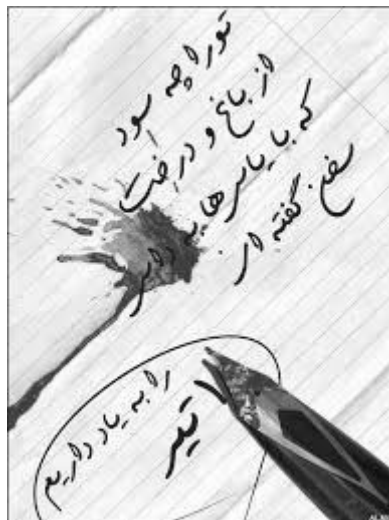
«محمد مختاری»

هجده تیر وامدار شانزده آذر

← افشین حیرتبان →

در بسیاری از کشورهای جهان جنبش‌های دانشجویی وجود دارند. تشکل‌های دانشجویی بطور ذاتی ماهیتی دوگانه دارند، صنفی و سیاسی. در کشورهای جهان سوم ماهیت سیاسی جنبش‌های دانشجویی اعم از اعتراضات یا تشکل‌ها بسیار پررنگ‌تر است. در کشور ما نگاهی به تاریخچه مبارزات دانشجویی گویای آن است که ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. در ایران بسیاری از اعتراضات دانشجویی با برخورد پلیسی مواجه شده است. آنچه در همه برخوردهای پلیسی شاخصه است به خشونت کشیده شدن واقعه توسط پلیس (گارد، ارتش) است. پلیس و سیستم پلیسی زبانی جز خشونت نمی‌شناسد. شانزده آذر بعنوان یکی اولین اعتراضات دانشجویی و شاید اولین اعتراض سیاسی دانشجویان با حضور پلیس به خون کشیده شد. سه تن از دانشجویان - شریعت رضوی، قندچی، بزرگ‌نیا - جان بر سر آرمان گذاشتند و بسیاری دیگر زخمی یا دستگیر شدند. آنچه پس از آن اتفاق می‌افتد فشار مضاعف بر دانشجویان و حضور احزاب در دانشگاه‌هاست. بن بست سیاسی اواخر دهه چهل باعث شد تا عملاً جنبش دانشجویی یا حداقل سویه سیاسی آن به کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور مختص شود. خفقان پس از انقلاب جنبش دانشجویی را تحت تاثیر مبارزات احزاب و سازمان‌های مخالف به سایه فرستاد. میتوان گفت شکل‌گیری تشکل‌های مستقل دانشجویی در دهه هفتاد از سرگیری شد. وقایع کوی دانشگاه و اعتراضات پس از آن که تلویحا به نام هجده تیر شناخته می‌شود اولین اعتراض سیاسی پس از سرکوب دهه شصت بود که به تمامه برگرفته از بدنه و سازماندهی دانشجویی بود و بدین لحاظ بسیار به واقعه شانزده آذر شبیه بود.

بطور مشخص در وقایع هجده تیر هم درست مانند شانزده آذر آغاز کننده خشونت پلیس بود. بازخوانی تجربه تاریخی شانزده آذر توسط دانشجویان حاضر در تشکل های دانشجویی آن مقطع نشان داده بود که برخورد پلیسی با یک اعتراض دانشجویی پسامدی جز خشونت نخواهد داشت. اما دانشجویان با خوش بینی خیال گونه ای گمان میکردند که با روی کار آمدن خاتمی به عنوان رییس جمهوری شرایط متفاوت خواهد بود. اما آنچه دانشجویان را به حرکت وا داشت ماهیت حرکت شانزده آذر بود. شانزده آذر به دانشجویان آموخته بود که می توان در جریانات سیاسی تاثیر گذار بود. تجربه تاریخی شانزده آذر به دانشجویان نشان داده بود که برخورد پلیسی پر خطر است اما این خطر به جان خرید شده. وقایع هجده تیر با یازده جانباخته و چند ده مجروح و دستگیری های گسترده و شکنجه های ترسناک و سهمگین دانشجویان دستگیر شده نشان داد که ماهیت سرکوب در سیستم دیکتاتوری با برهه زمانی شانزده آذر تغییر چندانی نکرده است. در پایان یاد و خاطره جان باختگان جنبش دانشجویی ایران را گرامی می دارم.



تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها ۱۳۵۸

فرازهایی از جنبش دانشجویی ایران

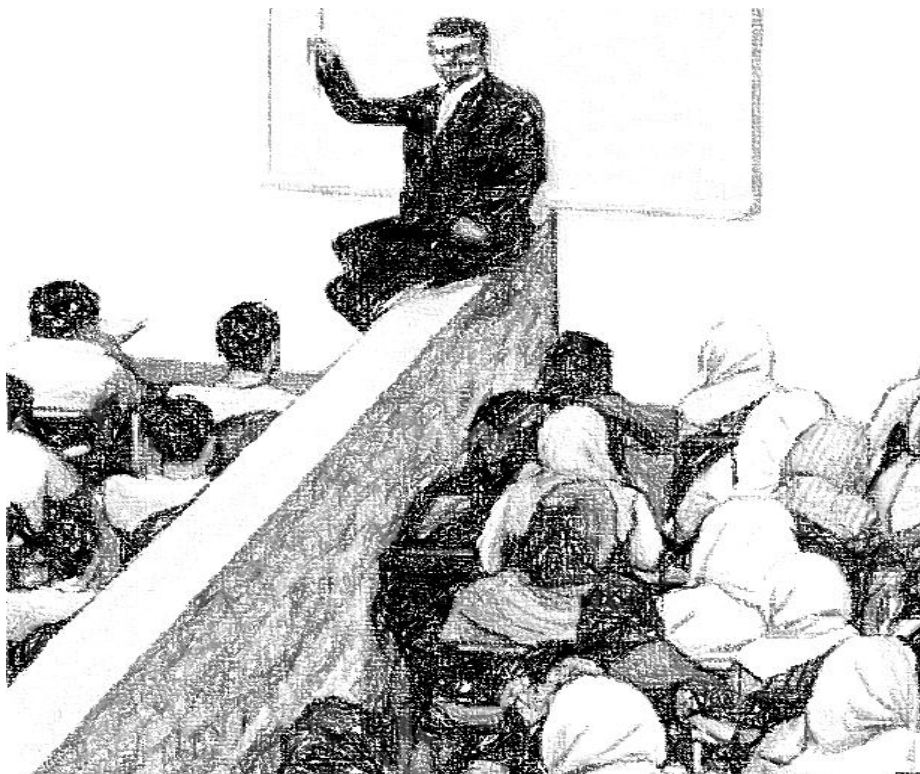
تفکیک جنسیتی (جداسازی کلاس و دانشگاه دختران و پسران) در دانشگاه‌ها از مهر ۵۸ به شکل جدی در دستور کار دولت جدید قرار گرفت. با توجه به فعال بودن گروه‌های سیاسی در دانشگاه‌ها و فعال بودن دانشجویان، مقاومت‌های زیادی در مقابل آن صورت گرفت. مقاومت‌هایی که سبب شد این مساله آن‌طور که باید و شاید در دانشگاه‌ها اجرا نشود. اما در جریان انقلاب فرهنگی، بیشتر اسناد تشکل‌های دانشجویی مستقل از بین رفت، در نتیجه از اعتراضات دانشجویان و مقاومت‌های آنان در مقابل این مساله رخ داد، اسناد کمی باقی مانده است.

در راستای این تفکیک جنسیتی، در اقدامی بی سابقه در برخی از کلاس‌های دانشگاه تهران پارتیشن‌هایی به منظور جداسازی فضای کلاس برای دختران و پسران گذاشته شد. یکی از دانشجویان دختر دانشگاه تهران، چنین نقل می‌کند:

”همان روزهای اول که در برخی از کلاس‌ها پارتیشن گذاشته شد، دانشجویان به محض ورود، با لگد پارتیشن‌ها را شکستند. در آن سال‌ها، به طور مرسوم و معمول در کلاس‌ها دخترها در صندلی‌های جلو می‌نشستند و دانشجویان پسر در صندلی‌های عقب. وقتی این بحث طرح شد، به شکلی کاملاً خودانگیخته نحوه نشستن دانشجویان تغییر کرد. یک پسر، یک دختر به صورت یک در میان در کنار هم می‌نشستیم و در زمانی که با صحبت‌های استادی مخالف بودیم (به خصوص استادهایی که موافق این‌گونه جداسازی‌ها بودند) دست‌های هم را گرفته و با صدای بلند اعتراض می‌کردیم. این‌گونه بود که در دانشگاه تهران این طرح عملاً اجرایی نشد.“

در تمام دانشگاه‌ها و شهرها مخالفت با این مساله به صورت گسترده‌ای از سوی دانشجویان صورت گرفت اما نشریات رسمی این اعتراضات را پوشش ندادند. اما گروه‌های سیاسی چپ فعال در مقابل این مساله موضع گرفتند. خبری در نشریه شماره ۹ رهایی زن در رابطه با تحصن دانشجویان دانشگاه مشهد در مخالفت با این مساله منتشر شده است.

در دانشگاه مشهد دو دانشکده الهیات، یکی برای دختران و دیگری برای پسران ایجاد شد. گروه‌های موافق و مخالف تفکیک جنسیتی در کلاس‌ها و دانشگاه‌ها طی بیانیه‌ها، سمینارها و... نظرات خود را در سطح دانشگاه‌ها مطرح می‌کردند. در این زمان در بیشتر دانشگاه‌ها شورای دانشجویان تشکیل شده و بسیار فعال بود. بسیاری از این شوراهای با این طرح مخالف بودند. بسیاری از استادان دانشگاه‌ها نیز به طرق مختلف



مخالفت خود را مطرح می‌کردند. نحوه اجرایی شدن این طرح در دانشگاه‌های مختلف متفاوت بود. بیشتر مخالفت‌ها به صورت اعلامیه‌های دست‌نویسی بر در و دیوار دانشگاه‌ها به اطلاع عموم دانشجویان می‌رسید. شورای نمایندگان دانشسرای راهنمایی مشهد با تفکیک جنسیتی مخالفت کرده و طی اطلاعیه شماره ۲ خود اعلام کردند:

”فعلاً تصمیم بر این است که کلاس‌ها طبق برنامه سابق برقرار گردد و از برخورد مدرسینی که شرایط فعلی دانشسرا را در نظر گرفته‌اند و با طرح تفکیک مخالفند، حمایت می‌کنیم.“

از همین زمان، بحث سهمیه‌بندی جنسی برای رشته‌های مختلف نیز مطرح بود که به محرومیت زنان و دختران دانشجو از تحصیل در بسیاری از رشته‌ها منجر می‌شد. دخترانی که در رشته‌هایی مانند کشاورزی، معدن، قضاوت و... مشغول به تحصیل بودند، رشته‌هایی که به اصطلاح مردانه تشخیص داده می‌شد، مجبور به تغییر رشته شدند.

منبع: کتاب مبارزات زنان ایران در دهه ۵۰ شمسی (در حال انتشار)



« شانزده آذر »

محمد مختاری

شانزده آذر

در سینه ی تکامل سنگر می گیرد

شانزده آذر

در روزهای اول اردی بهشت

مقاومت می کند .

”جراحی بزرگ“ را تدارک دیده اند

و گوشت ها و چربی ها را به حرکت در آورده اند

قدآره ها براه

افتاده اند

دیوارها و میله ها را در هم می شکنند

” جراحی بزرگ ”

روز ستوه آمدن از مغز را

اعلام می کند .

روز هراسِ امنیت

از اطاق کو،

روز هراسِ ابتدال

از کارگاه هنر

روز هراسِ سرمایه

از دفاتر دانشجویی

سرمایه‌های امریکائی

جهل و تفنگ را برادر خطاب می‌کنند

رگبارها هجوم‌جهالت را در تاریکی

ترسیم می‌کنند

رگبارها صدای دانشگاه را نمی‌شنوند

رگبارها مسیر مردم را نمی‌بینند

رگبارها کلاس‌ها را درو می‌کنند

و خونِ بیدار

از رگ‌های دور و نزدیک

شتک می‌زند

آگاهی‌ازدحام جهالت را دور می‌زند

خون

از دحام شرارت را دور می‌زند .

خون در پیاده‌روها براه می‌افتد

دانشگاه در پیاده‌روها براه می‌افتد

در کارخانه‌ها براه می‌افتد

در مدرسه‌ها براه می‌افتد

در چارراه‌ها به بحث

می‌ایستد

در کوچه و خیابان مردم را به پرسش وا می‌دارد

در آفتاب می‌درخشد و پاسخ می‌گوید

در سایه بحث می‌کند و موج می‌زند

در چشم‌ها زبانه می‌کشد

و در دهان‌ها شعار می‌دهد

در آمبولانس‌ها

آزیر می‌کشد .

و در اطاق‌های جراحی

مقاومت می‌کند .

در سردخانه‌ها

تقویم انقلاب را ورق می‌زند

و حجم بیمارستان‌ها را می‌ترکاند

موج خروش و خشم و جنازه

در چارسوی ایران

می‌پراکند .

شهر و مریض‌خانه و گورستان

آگاهی را

بر شانه‌های تاریخ

می‌گردانند

مردم جنازه‌ها را می‌گردانند

و گوشت‌ها و چربی‌ها

در پیش روی سوگواران می‌رقصند .

میلاذ حاکمیت جهل و تفنگ در دانشگاه

جشن گرفته می‌شود

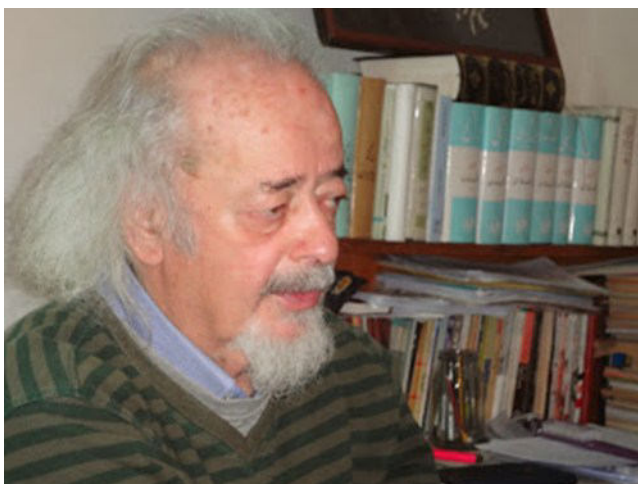
و شانزده آذر

در خیابان آگاهی

مقاومت می‌کند

دانشگاهی که مستقل نباشد دانشگاه نیست

_____ مصاحبه با دکترملکی _____



شصت و پنج سال از به خون کشیده شدن دانشگاه در اعتراض به وابستگی رژیم پیشین به غرب و به ویژه آمریکا و انگلیس می‌گذرد. سه دانشجو(مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی) در این روز و در اعتراض به حضور نظامیان در دانشگاه تهران به شهادت رسیدند. در طی این سال‌ها جنبش دانشجویی ایران فراز و فرودهای بسیاری را طی کرده است و انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ یکی از این فراز و فرودهاست.

آنچه می‌خوانید بخش‌هایی از مصاحبه‌ای است با دکتر محمدملکی اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب که در سال ۱۳۹۲ انجام شد و در وبلاگ دانشجویان مدافع‌رهایی کارگر منتشر شد. در این مصاحبه به نقش نیروهای مختلف در جریان سرکوب دانشجویان در انقلاب فرهنگی پرداخته شده است.

سوال: آقای دکتر ملکی امسال و در آستانه روز دانشجو، در باره این روز چه می گوید.

دکترملکی: ما وقتی می خواهیم در مورد دانشگاه و جنبش دانشجویی به خصوص در مورد ۱۶ آذر صحبت کنیم، مجبور هستیم یک مقدار جلوتر برویم.

از اینجا شروع می کنم که بعد از سقوط رضا خان در سال ۱۳۲۰، آن محیط اختناق‌ی که رضا خان درست کرده بود، شکست و گروه‌ها فعال شدند. مذهبی‌ها هم فعال شدند به صورتی که زن‌ها چادر سر می کردند، مجالس روضه‌خوانی و فعالیت‌ها شروع شد و حزب توده تاسیس شد. حزب توده‌ای که هم‌اندیشه‌های چپ داشت اما به دلیل شرایط و موقعیت جامعه‌ی ما، هیچ گاه موضع ضد مذهب نگرفت. به خاطر می آورم که در شعبه‌ی حزب توده که در تجریش بود روزهای عیدهای مذهبی چراغانی می کردند و جشن می گرفتند.

در دانشگاه‌ها می توانیم بگوییم که تقریباً دانشجویان وابسته به حزب توده و چپ یکه تاز میدان بود تا اینکه در سال ۱۳۲۷ حادثه ترور اتفاق افتاد. زمانی که محمد رضا شاه در سالگرد تاسیس دانشگاه تهران در بهمن ماه آمده بود به دانشگاه، آن جا به وسیله فردی به نام ناصر میر فخرایی که خبرنگار بود، ترور شد و این ترور را منتسب کردند به حزب توده و آن را منحل کردند، بعد از اینکه حزب توده منحل شد و خواه ناخواه فعالیت هاش در دانشگاه‌ها کم شد، در همین دوران بود که فعالیت ملی گراها و مذهبی‌ها یک مقداری زیاد شد و یکی از دلایلش این بود که در سال ۱۳۲۵ روس‌ها درخواست نفت شمال را کرده بودند. وزیر امور خارجه شوروی به نام کافتارادزه به ایران آمده و از دولت ایران تقاضا کرده بود که حالا که انگلیسی‌ها نفت جنوب را دارند ما هم امتیاز نفت شمال را می خواهیم. مصدق و یارانش در مجلس به شدت با این مسئله مخالفت کرده بودند. این امتیاز خواهی را روس‌ها، موازنه‌ی مثبت می نامیدند، "چون انگلیس دارد پس ما [روس‌ها] هم باید داشته باشیم." مصدق اما منطبق دیگری داشت به نام موازنه منفی به این معنی که چون روس‌ها امتیاز ندارند پس انگلیس‌ها

هم نباید چنین چیزی داشته باشند. همین امر باعث شد که ملی‌گراها و مصدق در مقابل چپی‌ها که وابسته به شوروی و سوسیالیست بودند یک مقداری فعالیت‌هایشان شدیدتر شود و کم‌کم نهضت ملی شدن نفت پیش آمد.

فعالیت‌های دانشجویان چپ دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز که در زمان حزب دموکرات آذربایجان به طرف‌داری روس‌ها در شمال و تبریز ایجاد شده بود، کمتر شد و در مقابل ملی‌گراها و مذهبی‌ها بیشتر فعال شدند که هم‌زمان شد با نهضت ملی شدن نفت. ملیون و مذهبی‌ها در دانشگاه‌ها قدرت و نفوذ پیدا کردند. مبارزات دانشجویی در آن زمان هم از طرف چپی‌ها بود و هم از طرف ملی‌گراها و مذهبی‌ها بود. بعد از آن مصدق روی کار آمد و نفت ملی شد و انگلیس‌ها از ایران اخراج شدند. سپس کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و بعد از اینکه کودتا پیروز شد، مجدداً فضای سیاسی ایران به شدت بسته شد و تعداد زیادی از طرفداران مصدق و چپی‌ها را گرفتند و تبعید کردند به فلک افلاک و جزیره‌ی خارک و نقاط مختلف دیگر. در همین زمان چون ملیون و جبهه ملی تشکیل شده بود و نفوذ داشت، عده‌ای از طرفداران دکتر مصدق، جنبشی به نام نهضت مقاومت ملی تشکیل دادند. نهضت مقاومت ملی در مسیر خواست مردم و مصدق و به اصطلاح ملیون بود؛ کارش هم مخفیانه و زیرزمینی بود. وقتی نهضت مقاومت ملی تشکیل شد دانشگاه هم در عین خفقان فعال شد، در دانشگاه‌ها در روز ۱۴-۱۵ آذر برگزار تظاهرات بسیار مفصلی شد و دلیلش هم مخالفت با امضای قرارداد با انگلیس بود. همچنین قرار بود یک آقای به نام دنیس رایس به عنوان کاردار سفارت انگلیس به ایران بیاید و اینکه مصدق را محاکمه می‌کردند و همچنین به مرور زمزمه تشکیل کنسرسیومی از انگلیس و آمریکا و فرانسه در مورد نفت بود.

دانشجوها در مخالفت با این امور در روز ۱۴-۱۵ آذر ۱۳۳۲ تظاهراتی در حدود ۱۰۰ روز بعد از کودتا انجام دادند. روز ۱۶ آذر تظاهرات آن چنانی نبود. دکتر علی‌اکبر سیاسی در کتابی که از خاطرات خودش منتشر کرده می‌گوید، گویا جریان از این قرار بوده که نظامی‌هایی که بعد از کودتا پایشان به دانشگاه باز شده بود و تعدادی از آنها نیز راهی دانشگاه فنی شدند، بچه‌ها [دانشجویان] این‌ها را مسخره می‌کردند. سربازان و نظامیان هم حمله می‌کنند به دانشجویان و دانشجویان هم می‌روند داخل دانشکده

و نظامی‌ها هم وارد دانشکده می‌شوند. بچه‌ها به محض اینکه به اتاق معاون دانشکده می‌رسند، زنگ کلاس‌ها رو به صدا در می‌آورند و بچه‌ها می‌آیند بیرون و بین دانشجویان و نظامی‌ها درگیری اتفاق می‌افتد. در حین این درگیری سه دانشجو [بزرگ نیا، قندچی و رضوی] شهید می‌شوند که واقعه و حادثه‌ی ۱۶ آذر به وجود می‌آید.

از آن زمان، این روز را روز دانشجو می‌نامند. در طی سال‌های بعد دانشجویان تظاهرات می‌کردند و این روز را گرمی می‌داشتند و سعی می‌کردند آن روز و آن واقعه را زنده نگه دارند. بعضی از سال‌ها دولت آن روز را تعطیل اعلام می‌کرد ولی دانشجویها مثلا اگر شنبه تعطیل می‌شد، یکشنبه تظاهرات می‌کردند. ولی در هر حال این خاطرات را زنده نگه می‌داشتند تا اینکه در سال ۵۷ تظاهرات نسبتا مفصلی روز ۱۶ آذر اتفاق افتاد که هفته‌ی وحدت را به وجود آورد. اساتید دانشگاه در دبیرخانه دانشگاه متحصن شدند و تحصن ۲۵ روزه اساتید اتفاق افتاد. تا اینکه انقلاب شد.

سوال: سوال عمده‌ی ما در مورد جنبش دانشجویی بعد از انقلاب است، یک مقطع حدودا ۲ ساله بعد از بهمن ۵۷، گروه‌ها در دانشگاه فعال شدند و دفاتر و نشریات ویژه خودشان را داشتند. چه شد که آن دستاوردها و آزادی‌ها در دانشگاه از دست رفت؟

ملکی: وقتی انقلاب شد تحولی ایجاد شده بود که تمام گروه‌های دانشجویی فعال شدند. این را هم اضافه کنم که از سال ۵۰ به بعد که مبارزات مسلحانه شروع شده بود، در هر حال تعدادی از این بچه‌هایی که در سیاهکل یا در جریان مجاهدین یا فدائیان شهید می‌شدند، دانشجو بودند. تعداد زیادی از آنها اعدام شدند تعدادی هم در زندان‌ها بودند و در آخر در دی ماه ۵۷ همه زندانیان آزاد شدند. این مبارزین و گروه‌ها فعال تر شدند و انقلاب هم در ۲۲ بهمن سال ۵۷ اعلام پیروزی کرد و حکومت تغییر کرد.

من به دلیل فعالیتی که در دانشگاه تهران داشتم هم با اساتید و هم با دانشجویان میانه خوبی داشتم. همه گروه‌ها و مبارزین همه مرا قبول داشتند. دولت بسیار فشار آورد که من ریاست دانشگاه را قبول کنم. چند بار بازرگان تلفن زد، چند بار صباغیان و من نه

گفتم تا بالاخره آیت الله طالقانی در یک دعوتی در منزل خودشان طبق منطق خودشان از من خواست و به من امر کرد و دستور داد که این کار را بپذیرم. خب رابطه من با آقای طالقانی بسیار صمیمانه و دوستانه بود. من هم به یک شرط قبول کردم، گفتم به شرطی که طبق خواسته شما دانشگاه شورایی اداره شود.

از اول ما چهار نفر بودیم که اسم شورای مدیریت دانشگاه را انتخاب کردیم و کار را شروع کردیم. خب دانشگاه از اول باز شد و بعد از مدتی تعطیلی و بسته بودن کلاس ها به راه افتاد و دانشجویان برگشتند. من اولین کاری که کردم این بود که طبق قراری که داشتم با آقای طالقانی شوراهای هماهنگی دانشگاه را تشکیل دادم و این شورای هماهنگی هم عبارت بود از نمایندگان؛ سه دانشجو، سه استاد و سه کارمند که نه نفری می نشستند و از بین خودشان و یا اساتید بیرون، رئیس دانشکده یا موسسه دانشگاهی را انتخاب می کردند و مجموعه اینها و یک نماینده از اساتیدی که باز آن هم انتخابی بود شورای عالی دانشگاه را تشکیل می دادند. در حقیقت دانشگاه کاملا مستقل بود. تمام امور دانشگاهی را عملا هیئت های علمی و انتخابی اداره می کردند.

خب این مسئله، برای حکومتی که روی کار آمده بود و همه چیز را متعلق به خودش کرده بود و حزب جمهوری را به راه انداخته بود، خیلی سنگین بود. یادم هست حزب اللهی ها حدود آذر سال ۵۸ به دانشکده فنی حمله کردند که تعطیل شد و من به آقای بازرگان استعفا دادم که آن موقع خودش هم استعفا داده بود. دکتر بهشتی آمدند به شورای عالی دانشگاه خواهش کردند و من مجددا قبول کردم، یک بار دیگر هم زمان بنی صدر حمله شده بود. باز با این حال استعفا دادم و گفتم ما با این شرایط نمی توانیم در دانشگاه کار کنیم. دانشگاه باید استقلال داشته باشد و اینها بدون اجازه نمی توانند بیایند. در هر حال اینها تحملشان در حکومت طاق شد. البته در انتخاباتی که اجرا شد همه گروه ها آزاد بودند کاندید بشوند و رای بدهند. همان موقع هم انجمن های اسلامی دانشجویان کم کم به حزب جمهوری اسلامی نزدیک

می‌شد. گروه‌هایی مثل جنبش مسلمانان مبارز هم بود. ولی در انتخاباتی که انجام شد تقریباً در بیش از ۹۰ درصد شوراها در دانشکده‌ها، مجاهدین و فدایی‌ها اکثریت آرا را به دست آوردند که در هر حال این چیز قابل تحملی از جانب حکومت نبود. البته استثنائاتی هم وجود داشت مثلاً از دانشکده هنرهای زیبا آقای محمدرضا لطفی رئیس دانشکده شد که توده‌ای بود. در دانشکده داروسازی آقای رئیس دانشکده شد که تمایلات چپی داشت. ولی اکثریت دانشگاه در دست بچه‌های مجاهدین (سازمان دانشجویان مسلمان) و چپی‌ها (پیشگام) بود.

در هر حال تحمل چنین وضعی از جانب حکومت ممکن نبود چون همه قدرت و همه نهادها را حزب جمهوری اسلامی در دست گرفته بود. حکومت اینکه دانشگاه مستقل باشد و گروه‌های دیگر فعالیت کنند را تحمل نمی‌کرد. قدیمی‌ترها می‌دانند که آن روزها شرایط خاصی در دانشگاه بود؛ مثلاً اگر دانشجویها می‌خواستند به جز مطالب درسی که بایست بخوانند، کلاس‌های دیگری را تشکیل دهند، می‌توانستند. به طور مثال عرض می‌کنم؛ مثلاً دانشجویان آمدند به من گفتند که ما می‌خواهیم بعد از تمام شدن کلاس‌ها، یک کلاس در اختیار ما بگذارید که در مورد امپریالیسم برای ما صحبت کنند. من گفتم باشد، شما استادش را معرفی کنید. گفتند ناصر زرافشان. توی یکی از دانشکده‌ها اتاق خالی با تمام امکانات (آب و برق و...) در اختیارشان گذاشتم. ناصر زرافشان می‌رفت آن‌جا هفته‌ای دو سه ساعت صحبت می‌کرد. خلاصه این جور بود. آزادی تا این حد بود. تا اینکه نتوانستند تحمل کنند و آن اتفاقات اواخر فروردین ۱۳۵۹ افتاد. ابتدا در تبریز بود که رفسنجانی رفت آن‌جا سخنرانی کند، دانشجویان نگذاشتند و هویش کردند. حکومت هم تصمیم گرفت دانشگاه را ببندد. حزب اله‌ای‌ها ریختند در دانشگاه، چند روزی فرصت دادند تا این دفترها را تخلیه کنند.

البته این دفترها که می‌گویم زمان شاه هم بود. اصولاً دانشجویان در دانشگاه دفتر داشتند، در دانشکده‌ها دفاتر کوهنوردی داشتند، دفتر کتابخوانی داشتند و... خوب در آن شرایط بعد از انقلاب خواه ناخواه، گروه‌ها بیشتر شده بودند، آزادی بیشتر شده بود.

تعداد دفترها بیشتر شده بود. ولی هیچ موقعی حتی آن زمانی که اینها به ما اتهام می زدند، مثل الان نبود که دفتر ولایت فقیه، دفتر حراست و... وجود داشته باشد. الان دانشگاه اکثرا جای این گونه دفاتر است. ولی در هر حال اینها تحمل نکردند و ریختند اردیبهشت سال ۱۳۵۹ عده ی زیادی را کشتند و عده ای را دادگاهی کردند. در دانشگاه تهران تلفات زیاد نبود ولی مجروح زیاد بود. (در اهواز کشته زیاد بود). البته در دانشگاه تهران سه روز فرصت داده بودند. قبل از اینکه مهلت سه روزه تمام شود حمله کردند به دانشگاه و آن ماجراها پیش آمد. بعد هم در دانشگاه به عنوان انقلاب فرهنگی و به قول معروف کودتای فرهنگی صورت گرفت، دانشگاه را بستند و اختیار دانشگاه به کل دست یک عده از بچه تحکیم وحدتی ها و بسیجی ها افتاد. هرکاری خواستند کردند. استاد و دانشجو را تصفیه کردند تا کم کم دانشگاه باز شد. ولی تا ۱۳۷۰ دانشگاه فعالیت نداشت چون کسی جرات نداشت. . .

مرتب به دانشگاه حمله می شد که ”هر بدبختی داریم از دانشگاه است.“ وگرنه امپریالیسم کجا بود!! اصلا دیدگاه خاصی به دانشگاه وجود داشت. چون دانشگاه را در برابر حوزه می دیدند و به دانشگاه کینه داشتند.

از سال ۷۰ دانشگاه و بچه های تحکیم وحدت یک مقداری موضع شان را تغییر دادند و فعالیت ها شروع شد و با روی کار آمدن آقای خاتمی فعال تر شدند و این روند تا سال ۸۴ ادامه یافت. سال ۷۸ هم حادثه کوی دانشگاه و آن مسائلی که می دانید پیش آمد؛ مجددا دانشگاه محدود شد. به طوری که در آخر، آقای خاتمی در آذر ۸۳ با دانشجویان درگیر شد، سخنرانی که در دانشگاه تهران کرد و در پاسخ به دانشجویان ناراضی و معترض گفت که ”شما را از دانشگاه بیرون می کنیم.“ بعد هم که آقای احمدی نژاد آمد و...

در آن دورانی که دانشگاه یک آزادی های نیم بندی به دست آورد، جامعه نیز آزادی هایی بدست آورد، باز ۱۶ آذر تظاهراتی صورت می گرفت. ولی با روی کار آمدن احمدی نژاد این آزادی ها به شدت محدود شد. بعد از احمدی نژاد هم امسال رسیدیم به اولین ۱۶ آذر

در دوران آقای روحانی، اتفاقاً شصتمین سال ۱۶ آذر ۳۲ هم هست. من نمی‌دانم که با این شرایط و با این ادعاها، چیکار می‌توانند بکنند!!؟

واقعا دانشجویها می‌توانند این روز را گرامی بدارند؟! و در دانشگاه و به روال همه سال و با آرامش تظاهرات کنند؟ در هر حال شخصا امیدوارم که دانشجویان از این موقعیت استفاده کنند و شصتمین سال حادثه ۱۶ آذر را گرامی بدارند. در دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگر سراسر کشور این روز را گرامی بداریم و دولت و حکومت هم اجازه بدهند ما [جامعه دانشگاهی] کار خودمان را بکنیم. حالا باید دید دولت چه برنامه‌ای دارد و چه تصمیمی می‌گیرد. باید دانشجویان فشار زیادی بیاورند. از این به بعد دانشگاه را مساله استقلال بدانند. جدای از این شعارهای مرسوم (زندانی سیاسی آزاد باید گردد، مرگ بر دیکتاتور، برداشتن حصر این آقایان و غیره) دانشجویها به گونه‌ای باید کار کنند که دانشگاه باید مستقل باشد.

دانشگاه مثل جاهای دیگر دنیا باید اختیارات برنامه‌ریزی آموزشی و تحقیقاتی در آن حاصل شود... دولت و وزارت علوم یک نظارت عالیه دارد و تامین اعتبار می‌کنند. به آن چیزی که می‌خواهند توجه نمی‌کنند. آنها حق دخالت در دانشگاه، اساتید و بازنشستگی آنها را ندارند. چیزی که در این مدت بوده و به هیچ وجه نباید باشد.

هیئت ممیزه یا همان اعضای هیئت علمی دانشگاه هست که تایید می‌کند چه کسی صلاحیت استادی دارد. هر کسی که کنکور داد و قبول شد صلاحیت ورود به دانشگاه را دارد. دیگر اینکه زندانی بوده، این ستاره دار بوده، این پدرش توده‌ای بوده، عمویش مجاهد بوده و این حرفا باید از بین برود. هرکسی کنکور داد و قبول شد وارد دانشگاه می‌شود. چون این قانون اساسی ما هم چنین می‌گوید. تمام تسهیلات برای آموزش‌های ابتدایی و متوسطه و دانشگاه را دولت باید برای مردم فراهم بکند. ولی امید است که امسال دانشجویان در محیطی آرام‌تری بتوانند حرف‌هایشان را بزنند. تلاش‌شان را بکنند و خواست اصلی‌شان هم استقلال و آزادی دانشگاه باشد. من به آزادی و استقلال دانشگاه اعتقاد دارم، من ۵۰ سال در دانشگاه‌های ایران تحقیق و تدریس کردم، خارج

هم بوده‌ام. اصولاً دانشگاهی که مستقل نباشد دانشگاه نیست. بعد هم تا دانشگاه آزادی نداشته باشد، حق نقد نداشته باشد، حق بحث نداشته باشد، جامعه هم نمی‌تواند داشته باشد. چون این دانشجویان نمایندگان توده‌ی مردمند. شما حساب کنید ما سه - چهار میلیون دانشجو داریم، اینها از دورترین روستاها و شهرها هستند. در واقع مردم ایران را نمایندگی می‌کنند. بهترین‌های مردم ایران هستند که می‌توانند به دانشگاه‌ها راه پیدا کنند. بنابراین بازهم تکرار میکنم باید شعار امسال ۱۶ آذر شعار "استقلال دانشگاه" باشد. این آن چیز است که من راجع به ۱۶ آذر می‌خواستم بگویم...

سوال: ما به عنوان هواداران طبقه کارگر، هدف مشخصی را از بحث روز دانشجو دنبال می‌کنیم، همیشه بخش چپ جنبش دانشجویی سنگین‌ترین سرکوب‌ها را پشت سر گذاشته است. چرا سرکوب دانشجویان چپ همیشه بیشتر از سایر نیروها بوده است؟

دکتر ملکی: ببینید من از روز اول که مسئولیت دانشگاه را پذیرفتم این پیش‌بینی را می‌کردم که اگر ما بخواهیم دانشجو را آزاد بگذاریم که سازمانش را داشته باشد، حرفش را بزند، این حرف‌ها و صحبت‌ها پیش خواهد آمد. اگر به وزارت علوم مراجعه کنید، پرونده‌های وزارت علوم را، اگر از بین نبرده باشند! در عرض سال‌های گذشته - پیشرفت علمی دانشگاه‌ها و کنکوری که یک بار ما برگزار کردیم - جزو بهترین‌ها هستند.

... اینکه اتهاماتی دیگران به ما می‌زنند مهم نیست. ببینید یک کتابی هست به نام "عائله ۱۴ اسفند"، و ناشرش هم وزارت دادگستری است که جریان‌های آن سال‌ها را نوشته است. در این کتاب اشاره کرده که در دانشگاه تهران وقتی ریختند و سرکوب کردند فقط یک عدد تفنگ پیدا شد که آن هم مشخص شد متعلق به نگهبان دانشگاه است. این کتابی است که خودشان چاپ کرده‌اند.

به هر حال در این جامعه روزی این حقایق روشن خواهد شد که اصولاً در دانشگاه چه گذشت در این مدت چه کردند، چه بلایی بر سر مسئولین دانشگاه آوردند. بنده رئیس دانشگاه بودم. وقتی ریختند در دانشکده فنی، شکایت کردم. چندتا از این پاسدارها وقتی من رفتم کلانتری که پیگیری شکایت کنم من را آنجا توقیف کردند و من را روانه‌ی زندان کردند.

ما این شرایط را گذرانیدیم. در هر حال حقایق روشن خواهد شد. معلوم می‌شود که چه کسی در این مملکت خدمت کرده و چه کسی خیانت کرده. من هم ناراضی نیستم از روزی که ریاست دانشگاه را به عهده گرفتم. تا ۱۷ ماهی که در دانشگاه بودم من حتی ۱۰ شاهی حق ریاست نگرفتم. حتی هزار تومنی که در زمان شاه به کسانی که آنجا خانه نداشتند می‌دادند، من گفتم به کارمندا هم بدهید، چون به کارمندا ندادند، من هم نگرفتم. سال‌ها بعد از انقلاب و زندان رفتن اجاره نشین بودم. من کاری به این مسائل ندارم. معلوم می‌شود که چه کسی کار کرده، خدمت کرده و چه کسی خیانت کرده؛ چه کسی راست گفته و چه کسی دروغ گفته...

تقاضایم این است، که دانشجویها لبه تیز خواسته‌هایشان را متوجه استقلال دانشگاه بکنند. ببینید تا وقتی که این آقای اطلاعاتی مثل فرهاد رهبر رئیس دانشگاه تهران یا شریعتی یا رهایی بر سر کار هستند، اینها اجازه نمی‌دهند کسی نفس بکشد. شما ببینید دانشجویان را چه کردند، تمام استادهاى واقعا زحمت کش و به درد بخور را بیرون ریختند. به یک مشت آدم بی سواد دکتری دادند و پولشان را دادند و بورسیه کردند آن هم در دانشگاه‌های فلابی اروپا. این بسیج دانشجویی و امثالشان، اینها مسلط به دانشگاه هستند. به هر حال دانشجو باید تمام تلاشش متوجه استقلال دانشگاه باشد

با تشکر از شما که وقتتان را در اختیار گذاشتید.

امیدوارم دانشجویان ضرورت استقلال دانشگاه را درک کنند و به دنبالش بروند.

کار عشق

مصاحبه با "کاردرمانگر"

در شماره های قبل گاه نامه کرانه، با عنوان "کارگران معلم"، مصاحبه‌هایی با مربیان آموزشگاه‌های رانندگی و موسیقی چاپ شد که مشکلات و معضلات خود را در خصوص کار و کارفرمایان مطرح کرده بودند؛ در این راستا، برای معرفی گروهی دیگر از این کارگران معلم که از استاندارد حقوق، مزایا، بیمه، اضافه کار و سنوات کار سخت محرومند، به سراغ مربیان **کار درمانگر** رفته‌ایم تا از زبان خودشان، دردهای گویایی را بشنویم که قطعاً درد مشترک طیف وسیعی از مربیان در شغل‌ها و جایگاه‌های مختلف دیگر نیز خواهد بود ... حتی در بعضی مشکلات عمده با همکاران خود در بخش دولتی نیز همدردند.

-لطفا کمی از شغلتون بگین... "کار درمانگری" چیست؟

سلام، ابتدا ممنون از اینکه چنین چیزی دغدغه شما شده و پیگیرش شدین. برام جالب بود واژه ترکیبی کارگر- معلم و هر چه بیشتر تکرارش میکنم میبینم چه واژه به جایی هم هست. بیخود نیست روز کارگر و معلم حتی در تقویم هم، کنار هم قرار گرفته اند. کاردرمانگری طبق تعریف ساده؛ کار با کودکانی هست که مشکلات و نارسایی‌هایی در زندگی عادی خودشون دارن. از مشکلات جسمی تا ذهنی رو هم دربرمیگیره.

کاردرمانگری جسمی بیشتر به یاری رسانی و درمان در حیطه مشکلات جسمی کودک می پردازد و کاردرمانی ذهنی در حیطه شناخت و توان افزایشی ارتباط و دنیای ذهنی.

- چیزی که من از شغل شما متوجه شدم، اصل درمان این قبیل بیماران، مشخصا به عهده ی ”کاردرمانگر“ هاست، و شما به تک تک بچه ها باید آموزش بدهید برای درمانشان، به راستی شما معلمید یا درمانگر؟

من خودم رو یک مادر- معلم می بینم در درجه اول بعد درمانگرشناختی-ذهنی. البته که نظرات همکاران دیگر مطمئنا متفاوت خواهد بود.

در حقیقت من در شیوه کاری خودم، وقتی از ۲ - ۳ سالگی با کودکم همراهم و این کودک با من دنیا رو می بیند با من دنیا رو می شناسد، با من اولین واژه هاش رو می گه، با من نگاه کردن و حتی چطور نگاه کردن رو می آموزه، خودم رو در کسوت مادری می بینم که فقط در هفته ۲ ساعت میتونه با کودکش ارتباط داشته باشه ولی در این دو ساعت باید و باید طوری کارش رو تعریف کنه و انجام بده که تاثیر ۲۴ ساعت همراهی رو طی زمانی کوتاه در کودک ببینه. و این تغییر تدریجی و مشاهده نگاه، و شنیدن واژه ها از زبان کودکم برای من شیرین ترین لحظه هاست.

برخی از این کودکان در ابتدا حتی هیچ واکنشی به شنیدن اسم خودشون هم ندارند و بعد از چند جلسه، تغییر این فرایند و ایجاد شناخت رو در نگاه اونها میشه دید. لذتی بالاتر از این تغییر در نگاه برای خودم نمی بینم.

- مراجعه کنندگان به مراکز درمانی همانند شما، چه کسانی و به واقع، چه بیمارانی هستند؟!

- اکثر مراجعه‌کنندگان خانواده‌هایی هستند با کودکانی که در انجام مسائل عادی و جاری روزمره شون مشکل دارند.

این کودکان طیف گسترده‌ای دارند؛ از اختلالات ساده‌ای مثل یادگیری و یا مشکلات ساده رفتاری در محیط تا اختلالات اوتیسم که از نگاه شخص من سنگین ترین اختلال رشدی است.

- کار با بچه‌هایی که مشکلاتی مثل اوتیسم و یا انواع عقب ماندگی‌ها را دارند، چگونه است؟ کار سختی باید باشد؟ با هر بچه چه مدت کار می‌کنید؟

نمی‌دونم چه کلمه‌ای بکار ببرم که تعبیر به تکرار نشه و در عین حال بتونه عمق مطلب رو برسونه. کار عاشقانه سخته. یک عشق سخت و نفس گیر که آدم نمی‌تونه ازش دل بکنه.

درباره زمان کار با کودک نیز، همه اینها بستگی به وضعیت مالی خانواده‌ها و نیز شرایط خود کودک داره. اما به طور متوسط هفته‌ای حداقل دو جلسه کودک باید کاردرمانگری ذهنی شناختی داشته باشه. شما برای خانواده باید موارد دیگه‌ای مثل کاردرمانگری جسمی، یادگیری ارتباطی - بازی درمانی و ... رو هم در نظر بگیرید. اما برای من به عنوان درمانگر هفته‌ای دو جلسه ۴۵ دقیقه‌ای در طی سالیان.

- چند وقته در این زمینه کار می‌کنید؟ چند ساعت در هفته مشغول به کارید؟

بطور تخصصی در این زمینه حدود ۵ سال هست. تعداد ساعات کاری در هفته و روز کاری بنابر هر مرکز و نیز تعداد مراجعان متفاوت هست. مثلاً در برخی موارد من از

ساعت ۹ صبح تا ۸ شب پیوسته مراجع دارم و روزهایی هم هست که نه، ۱۲ تا ۸ و یا بر اساس کنسلی هایی که اتفاق میفته این تعداد کمتر هم میشه.

- درآمد کاردرمانگران چگونه است؟ کفاف هزینه های زندگی را می دهد؟ حقوق ثابت می گیرند؟

نمیتونم نظر کلی بدم چون بر اساس موقعیت درمانگر و میزان ارتباطاتش و نیز، بر اساس مراکز مختلف فرق میکنه.

ولی تا اینجا که میدونم، در برابر کاری که انجام میشه درآمد خیلی پایین هست. حقوق ما اکثرا در صدی هست که در بیشتر موارد، رئیس مرکز حق الزحمه بیشتری نسبت به درمانگرانش از هر ویزیت برداشت میکنه. خیر این مقدار حقوق کفاف یک زندگی حتی نزدیک به عادی رو نمیده. اصلا. باز هم تاکید می کنم چگونگی حقوق گرفتن بر اساس مراکز تعیین میشه، ولی اکثر مراکز چون غیر دولتی هستن حقوق بر اساس تعداد مراجعان هر درمانگر مشخص میشه و حقوق ثابتی نیست. مثلا در ماه های شهریور - مهر-اسفند و فروردین به دلیل تعطیلات و یا مشکلات دیگر خانواده ها، تعداد کنسلی ها بسیار زیاد هست و پایین ترین حقوق در این ماه ها هست.

- پس به این ترتیب از سختی کار و حق سنوات رو و اضافه کار و... هم خبری نیست. نسبت درصد دریافتی یک کاردرمانگر و پزشک صاحب درمانگاه، چقدر است؟

حق سنوات، بیمه، سختی کار!!! اینها واژه های قشنگی هستن که من فقط توی ی

سری قوانین رسمی دیدم و نه در زندگی جاری و زمینی. خیر من تا الان هیچ حق بیمه ای نگرفتم و اصلا درباره ش حتی نمیتونم فکر هم کنم. چه توقعایی!!!!

درباره نسبت دریافتی درمانگر و رییس یا پزشک مرکز هم خیلی بستگی به سلیقه مراکز داره. گفتم چون این مراکز اکثرا خصوصی هستن، همه چیز رو سلیقه کارفرما تعیین میکنه. من مراکزی بودم که ۵۰ تا ۷۰ درصد هم به درمانگر می‌رسیده (بستگی به خیلی موارد داره) اما برخی مراکز هم تا سقف ۳۰ تا ۳۵ درصد بیشتر به درمانگر نمیدن! و طبق معمول جای هیچ شکایتی هم نیست!!!

- تعداد این مراکز درمانی این چنین در تهران حدودا چندتاست؟ در هر مرکز چند حدودا چند کاردرمانگر کار می‌کنند؟! (در مرکز درمانی شما، چند پرسنل "کاردرمانگر" در حال فعالیتند؟)

واقعا درباره تعداد این مراکز در تهران هیچ آماری ندارم. تعداد درمانگران بستگی به میزان مراجعان در نواحی و اسم و رسم مرکز و امکانات اون مرکز داره. در مرکز ما حداقل ۷ نفر هستیم با روزها و زمان های حضور متفاوت.

- این مراکز تحت پوشش کدام ارگان یا سازمان هستند؟ مشکلات کاری و مالی مراکز توانبخشی، کجا مطرح میشه؟! (آیا زیر مجموعه‌ی بهزیستی هستید یا وزارت بهداشت و یا ...) و یا بواقع باید بپرسم تا به حال ارگان یا مسئولی برای رسیدگی به مشکلات کاردرمانگران پیش قدم بوده؟!

تا اونجا که من مطلع هستم هر دو ارگان وزارت بهداشت و بهزیستی مجوز چنین مراکزی رو میتونن صادر کنن. و میزان نظارت رو هم بهتره درباره اش سکوت کنم.

درباره رسیدگی به وضعیت درمانگران، چون تا الان من شخصا هیچ گونه اعتراضی نشنیدم پس توقع رسیدگی هم ندارم. متاسفانه هیچ تشکل یا صنفی نداریم و من جز مواردی که همایش های علمی برگزار بشه سخنی از گردهمایی برای رسیدگی به مشکلات یا حرف های درمانگران نشنیدم.

- یعنی کاردرمانگران، صنف، اتحادیه و یا تشکلی ندارند که از آن طریق بتوانند به طور دسته جمعی مشکلاتشان را پیگیری کنند و از حق و حقوقشان دفاع کنند؟

من از وجود چنین تشکل یا صنفی بی خبرم و مطمئنا اگر بود حداقل اسمی ازش برده می شد در این سالها و یابین همکاران حرفش می آمد. بنظرم حتی اگر هم هست مثل خیلی اصناف دیگه جز اسمی صوری چیز دیگری در چنته اش نیست.

- از مشکلات خانواده هایی که به این مراکز مراجعه می کنند، بگوئید؟

اینجاست که باید بگوئیم؛ از کدومشون بگم. از کجا بگم... واقعا ناراحت کننده و دردناک... خانواده هایی که کودکانی دارند با مشکلات خاص، در کنار مشکلات عادی که دامن گیر همه خانواده ها هست، با دامنه وسیعتری از مشکلات دست و پنجه نرم می کنند.

مشکلات مالی اولین سنگ جلوی پای رسیدگی و پیگیری این کودکان هست.

متاسفانه هزینه دارو و نیز کلاس های درمانگری و بازی درمانی و ... بسیار بالاست و به نوعی خصوصی محسوب میشه. از سمت دیگر، بهزیستی هزینه بسیار پایینی رو به صورت ماهانه برای این طیف در نظر گرفته که شاید حتی خنده دار هم هست. آن مقدار پرداختی که از طرف بهزیستی صورت میگیره (و من از مادران این کودکان

می‌شنوم) حتی به اندازه دو جلسه کار با این کودکان هم نیست. تا جایی که تعدادی از خانواده‌ها از خیر بدو بدو و امضا گرفتن‌های هر ماه برای این مبلغ می‌گذرند. مشکلات عاطفی، ارتباطی خانواده‌ها با دیگران به دلیل عدم آموزش همگانی نسبت به واکنش با این کودکان (به ویژه کودکان طیف اوتیسم) بسیار بالاست و اکثر مادران از نوع نگاه و واکنش‌های تند و یا در برخی موارد حتی از دلسوزی‌های بی‌مورد دیگران رنج می‌برند.

مادر یکی از این کودکان در یک درد دل به من می‌گفت: “من حتی با خانواده خودم هم دیگه رفت و آمد ندارم. هیچ کس متوجه نیست که ما چه زجری می‌کشیم و نمیدونم که چطور باید در مقابل تیک‌ها و اعمال بچه‌م رفتار کنم.

وقتی در جمع هستیم طوری پسر من رو نگاه میکنن که حالم بد میشه و یا هر اتفاقی بیفته این کودک من هست که به دلیل کم‌توانی در ارتباط تویخ میشه. در حالی که من میدونم اون فقط خواسته از خودش دفاع کنه و یا نتونسته گزارش بده مثل همه کودکان عادی.”

اطلاعات روز و وسایل و بازی‌ها و ... چگونه آپدیت می‌شود؟ تحقیقات علمی جدید این رشته‌ی توانبخشی، در مراکز درمانی ایران نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد یا خیر؟!

در جریان‌ش نیستیم. من شخصا با مطالعه کتاب و بازی‌های جدید و صحبت با همکارانم در جریان قرار می‌گیرم و سعی میکنم خودم رو به روز نگه دارم.

- با وجود سختی های این کار آیا باز هم حاضرین در همین راستا فعالیت کنید؟ پیش اومده به تغییر شغل فکر کنید؟ (و چه شغلی؟! و چرا؟)

بله . در حقیقت اصلا نمیتونم به کار نکردن، به نبودن با بچه ها فکر کنم. ادامه میدم. به خاطر دل خودم و به خاطر زندگی کودکانم. به تغییر شغل نه، اما به شیوه کار کردن یا ساعات کاری و مخصوصا تغییر مرکز خیلی فکر میکنم. به نظر من کار با کودکان مخصوصا کودکان خاص، نمیتونه و نباید تمام وقت باشه. باید با عشق باشه و گرنه اگر جنبه حقوق و مزایا رو در نظر بگیریم و یا به خاطر حقوق مجبور باشی وقت و ساعات بیشتری کار کنیم، اصلا نمیتونی کارایی لازم رو داشته باشی. کار فوق العاده سنگینی است و هم توان ذهنی و جسمی بالایی می خواد و هم روحیه بالایی.

۱۳- و سخن آخر ...

از شعار دادن های تکراری و توخالی و گول زدن خود دست برداریم . با آشنایی و آگاهی از انواع اختلالات (کودکان) هر کدام از ما سعی کنیم زندگی رو از نگاه یک کودک؛ یک کودک عادی، سندروم داون، دارای مشکل ذهنی یا ... اوتیسم نگاه کنیم و با عمیق تر نگاه کردن به زندگی یک روز این کودکان، درک بهتری از شرایط خانواده های این عزیزان پیدا کنیم.

آن لحظه هست که به جای واکنش های نابه خردانه و یا دلسوزی های سطحی و آزاردهنده، بهترین نوع همدلی را خواهیم داشت؛ یعنی درک.

و باز هم ممنون و سپاسگزارم از شما که مشکلات درمانگران و نیز خانواده های کودکان خاص از دغدغه ها و اولویت های شما برای تهیه این گزارش بود.









...

تجمع بازنشستگان مشهد

تجمع بازنشستگان تهران





جنبش جلیقه زردها فرانسه





این ماه مه نیست که هوایی این چنین ناپاک می آورد
تاریکی این باغ غریب را تاریکتر می کند و چشم را
به درخشش روزنه های بی وقت و کور نور خیره می کند...
این آسمان کف به دهان آورده بر چارتاقی های زردگون
در قوس هایی عظیم
که پیچ و خم رود تبیر و تپه های آبی سیر لاتیوم را
از دیده پنهان می کند...

ماه مهی پاییزی

در لابه لای این دیوارهای کهنه
آرامشی مرگناک را
منفور همچون سرنوشت مان
گسترده می کند
هر چه خاکستری در جهان است جمع می کند،
پایان دهه ای که حاصل تلاش های پرشور و ساده لوحانه ی ما را
به امید نو کردن حیات
بر ما نمایان کرد
تا عاقبت مان به ویرانه ها ختم شود...

بخشی از شعر خاکستر گرامشی

پییر پائولو پازولینی

